اتحاد مردم

ارگان اتحاد دموکراتیک مردم ایران

شماره ۲۲
دوره اول
دوشنبه ۲۰ اسفند ۱۳۵۸
بها ۱۵ ریال

سیاست "رفع بحران" سیاستی بی دورنماست.

امپریالیسم آمریکا پس از انقلاب ضد امپریالیستی مردم ایران امیدوار بود در پرتو سیاست گام به گام دولت موقت خواهد توانست آب رفته را به جوی بازگرداند و به یاری لیبرالها و دیگر عناصر سازشکار مردم را با شعار دمکراسی بورژوائی فریب دهد و نظام غارتگرانه سرمایه‌داری را استحکام بخشد و مانع از نابودی سیستم اقتصادی-اجتماعی سرمایه‌داران و زمینداران بزرگ وابسته به امپریالیسم گردد.

اقدام انقلابی دانشجویان مسلمان پیرو خط امام در تسخیر جاسوسخانهٔ آمریکا ضربهٔ سختی به این توطئهٔ امپریالیسم وارد ساخت که میتوانست بحق سرآغاز تحقق همه‌جانبهٔ هدف های انقلابی شعار "بعد از شاه نوبت آمریکاست" باشد.

تسخیر جاسوسخانهٔ آمریکا و بازداشت ۵۰ جاسوس آمریکائی در لباس دیپلمات و کارمند سفارت و درپی آن سقوط دولت موقت نفس تازه‌ای به انقلاب ایران دمید و توده‌های میلیونی مردم زحمتکش ایران را امیدوار ساخت که عصر تازه‌ای در زندگی اجتماعی شان آغاز شده و میهن ما پس از سالها اسارت و بندگی می‌تواند در جادهٔ قطع نفوذ کامل اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی امپریالیسم و نوسازی انقلابی کشور ما به سود زحمتکشان گام بردارد.

اما لیبرالها و عناصر مردد و سازشکار پس از سقوط دولت موقت بیکار ننشسته و با سازمان دادن انواع

بقیه در صفحهٔ ۸

مرد قلم و سیاست

محمود اعتمادزاده «به آذین»



محمود اعتمادزاده "به آذین"، مبارز اندیشمند و پایدار در راستای مردمی و میهنی و مترقی، در تمامی دوران استبداد غارتگر سرسپرده به امپریالیسم با آن در مقام مبارزه و ستیز بوده و بهمین سبب پنج بار به زندان افتاده است. آخرین بار که بیم جان او هم میرفت، دو ماه در سلول انفرادی کمیته بسر برده، بر اثر اعتراض شدید آزادیخواهان ایران و جهان به زندان قصر منتقل گشته، در روزهای اوج نهائی جنبش انقلابی توده‌ها از زندان رها شده است.

محمود اعتمادزاده "به آذین" فرزند خلف گیلان و ایران اهل خمیران چهل تن رشت ـ در اوان نوجوانی با خانوادهٔ خود ناگزیر از ترک شهر و دیار زادبومی شد و به مشهد و تهران و سپس برای ادامهٔ تحصیل به فرانسه رفت. در بازگشت به ایران، به عنوان افسر مهندس نیروی دریائی، سه سالی در خرمشهر و انزلی به سر برد و در همین ساحل انزلی بود که دست چپ خود را در راه ایران عزیز فدا کرد. بقیه در صفحهٔ ۲

تشکیل شورای نویسندگان و هنرمندان ایران

پنجشنبهٔ گذشته ۱۶ اسفند ۱۳۵۸، به دعوت اخراج شدگان و استعفا دهندگان "کانون نویسندگان ایران"، گروهی از اهل قلم و هنرمندان نقاش و آهنگساز و کارگردانان تئاتر در جلسه‌ای که بیش از چهار ساعت و نیم طول کشید ابتدا نام "شورای نویسندگان و هنرمندان" را برای اجتماع تازهٔ خود انتخاب کردند و آنگاه متنی را که در کمیتهٔ مأمور تدوین بیان‌نامه تهیه شده بود به بحث و بررسی گذاشتند، و پس از جرح و تعدیل و حذف و اضافه آن را سرانجام به صورت زیر به اتفاق آراء تصویب کردند:

بیان‌نامه شورای نویسندگان و هنرمندان ایران

پس از سرنگونی استبداد غارتگر وابسته به امپریالیسم و درهم شکستن سد و بند اسارت سنن رسمی، وفاداری به آرمانهای اکثریت مردم از تک تک و از مجموع دست اندرکاران اندیشه و هنر طلب می‌کند که از سر اخلاص واقعیت انقلاب ایران را تایید کنند و برخوردی مسئول با آن داشته باشند. سرشت روشنگر و فعال اندیشه و هنر نیز خود چنین اقتضا دارد. در لحظه‌های طوفانی، در نقطه‌های گردش و چرخش تاریخ، هنگامی که رعد انقلاب می‌غرد، چیزی ناگزیرتر و طبیعی‌تر از آن نیست که شاعر و نویسنده و هنرمند به خط تلاش و تکاپوی سرشته با خشم و خون توده‌ها کشیده شوند. زیرا خود نیز در همان هوای پرلهیب نفس می‌کشند و در همان دیگ سوداهای خروشان می‌جوشند. آزمون توده‌ها آزمون بزرگ زندگی خود آنهاست. به زبان دیگر، در حیطهٔ هنر، هریک از شاعر و نویسنده و هنرمند، وجدان روشن یا تیره‌ای است که خواست انبوه و رفتار گروهی توده‌ها در او برانگیخته است و بدان فعلیت داده. اما، البته این به معنای تاثیرپذیری انفعالی هنرمند نیست و نه چنان است که او، بی هیچ اختیار، محکوم خواست و نیاز و سودای قاهر توده‌ها باشد. هنرمند، شاعر، نویسنده، در حد توان خویش و به اندازهٔ برد اندیشه‌ای که هنرش القاء میکند، خود عامل آگاهی جامعه، موثر در پویائی جامعه است. اما تاثیر او بسی نافذتر است اگر ارادی و آگاهانه، یعنی بر پایهٔ بینش فلسفی و اجتماعی و سیاسی باشد. در این صورت، آفرینندگی در او معنای تعهد می‌گیرد. هنر آگاه اگر هم نگوید، می‌داند که تعهدی دارد و به انگیزش آن است که می‌آفریند. و در دوران انقلاب، درست به معیار این تعهد و محتوای تاییدی یا انکار آن است که هنرمند یا هنر سنجیده می‌شوند و حکم بر آنان میرود. و اینک، در اجتماع تازه‌ای که از نویسندگان و هنرمندان به ضرورت صورت می‌بندد، تاکید بر تعهد مثبت، تعهد فعال و نقادانه در عین سازندگی، در برابر انقلابی است که، با توان پویائی، می‌تواند در تداوم خود تا رهائی واقعی توده‌های محروم و ارتقاء آنان به پایگاه انسانهای آزاد با فرهنگ و حاکم بر سرنوشت خویش در کشوری مستقل و آباد و پیشرفته گسترش یابد.

در این سازمان تازه که به تصویب اعضای موسس آن "شورای نویسندگان و هنرمندان ایران" نامیده می‌شود، همهٔ دست اندرکاران اندیشه و هنر

متعهد در برابر میهن ما، ایران، و جلوه‌های مثبت و مردمی تاریخ و فرهنگ متنوع آن،

متعهد در برابر انقلاب ایران و خط ضد امپریالیستی و خلقی رهبری امام خمینی،

متعهد در برابر توده‌های محروم به منظور یاری به آنان برای نیل به غنای فرهنگی و رهائی از هرگونه ستم و تبعیض

و متعهد در برابر بشریت و آرمانهای صلح و دمکراسی و پیشرفت اجتماعی

می‌توانند شرکت جویند.

اکثریت اعضای موسس "شورای نویسندگان و هنر..

بقیه در صفحهٔ ۲

جمهوری دمکراتیک خلق یمن در راه تحکیم اقتصاد ملی

حزب سوسیالیست و حکومت یمن دمکراتیک توجه بسیار زیادی به مسألهٔ رشد اقتصادی کشور مبذول می‌دارند. "منشور ملّی" که نخستین سند برنامه این کشور است در سال ۱۹۶۵ در دوران مبارزهٔ مسلحانه به خاطر استقلال ملی به تصویب رسید. این سند وظایف مربوط به رها شدن اقتصاد ملی از سلطهٔ سرمایهٔ خارجی، تأمین نظارت خلق بر وسائل تولید، تدوین برنامه‌های رشد اقتصادی و نیز اجرای اصلاحات ارضی را به روشنی فرمول بندی کرده است.

پیش از اعلام استقلال، شرکت های خارجی که بیشتر آنها انگلیسی بودند، بر اقتصاد کشور مسلط بودند. آنها عملیات بانکی، بازرگانی عمده و بیمه ها را در انحصار داشتند. در این دوره به استثنای یک پالایشگاه نفت که متعلق به "بریتیش پترولیوم" بود، هیچ مؤسسهٔ مدرن دیگر صنعتی در این کشور وجود نداشت. کشاورزی عقب مانده و ابتدائی قادر به تأمین خوراک مردم نبود. صنایع سنتی تحت تأثیر واردات در حال انحطاط و نابودی بود. بخش تولیدی اقتصاد فقط ۴۰ درصد تولید ناخالص ملی را تشکیل می داد. تنها ۱۰ درصد آن به کشاورزی تعلق داشت. یمن جنوبی از حیث نرخ متوسط درآمد سرانه ملی (۴۰ دینار در سال) از محروم ترین کشورهای جهان بود وضع دهقانان زحمتکش

بقیه در صفحهٔ ۷

بقیه: بیان نامه ... ...

مندان ایران" از استعفا دهندگان و اخراج شدگان "کانون نویسندگان ایران" ـ این نخستین تجربهٔ مستقل در زمینه تشکل صنفی اهل قلم در ایران ـ می‌باشند. بدین معنا که درآغاز سال ۱۳۴۷، گروهی نویسنده و شاعر و مترجم و پژوهشگر، با وجود اختلافهای اساسی در نگرش فلسفی، شیوهٔ هنری و رفتار سیاسی، برای دفاع از آزادی اندیشه و بیان و قلم، مبارزه با فشارها و ممانعت های سانسور در امر چاپ و نشر آثار، تلاش در جهت احقاق حقوق مادی و معنوی اهل قلم و حمایت از نویسندگانی که به سبب دیدوپایگاه اندیشگی خود مورد تعقیب و آزار قرار می‌گرفتند، کانون یا مبرده را بنیاد نهادند.

درآغاز سال ۵۶، در زمانی که مبارزهٔ سراسری مردم ایران با استبداد و امپریالیسم حامی آن رو به گسترش می‌رفت و شتابان اوج میگرفت، فعالیت کانون البته نمیتوانست از جنبش توده ها برکنار بماند و تنها به دفاع از حقوق صنفی اهل قلم محدود گردد. از این رو، دفاع از آزادی اندیشه و بیان و قلم، در روندی طبیعی و پیوسته با صراحتی بیشتر، با تلاش همگانی در راه تامین استقلال کشور و تعمیم مجموعهٔ آزادیهای اجتماعی و سیاسی گره خورد، و "کانون نویسندگان ایران"، که کوشش داشت تا وظیفهٔ خود را در جبههٔ پیکار بر ضد استبداد با شایستگی به انجام رساند، به حق از اعتبار فراوانی برخوردار شد. این اعتبار را از آن رو به دست آمد که، در جریان تکوین و پیشروی و گسترش انقلاب ایران، کانون همواره به نحوی پیگیر با جنبش بزرگ انقلابی مردم همگام و همآواز بود. و اکنون، در فعالیت "شورای نویسندگان و هنرمندان ایران" با زهمان سنت همگامی و همآوازی با جنبش انقلابی مردم ایران است که احیاء میشود.

"شورای نویسندگان و هنرمندان ایران"، با ایمان به آزادی اندیشه و بیان و قلم و چاپ و نشر و لزوم پاسداری مجدانه از آن با تمام نیرو از راههای قانونی از کلیه حقوق مادی و معنوی نویسندگان و هنرمندان در برابر دستبردهای احتمالی به آزادیهای نامبرده، خواه از سوی دولت ها و مقامات اداری و خواه از سوی گروههای فشار، دفاع خواهد کرد و بدین منظور در سازمان خود ارگان حقوقی لازم را به وجود خواهد آورد.

"شورای نویسندگان و هنرمندان ایران"، از آنجا که استقلال در امر آفرینندگی را لازمهٔ ورزیدگی هنرمند و شکوفائی همه جانبهٔ استعداد او میداند، خواستار آزادی انتخاب شکل و سبک و شیوه و مضمون در آفرینش هنری است و با هرگونه تحمیل و یکنواختی و سانسور و اختناق که همواره انحطاط فرهنگی و هنری را به دنبال دارد، به مبارزه برخواهد خاست.

"شورای نویسندگان و هنرمندان ایران"، کوشش در راه پیشبرد هدفهای فرهنگی و انسانی، کمک به اشاعهٔ فرهنگ و هنر در جامعه، بیرون کشیدن هنر از دولتسرای توانگران و بردنش به میان توده ها، توجه به فرهنگ و هنر مردم ساده و آشنائی با فرهنگ و هنر اقوام ساکن ایران، بارورکردن شکل و مضمون هنرهای مختلف از راه شناساندن نوآوریها و آشنائی هنرمندان رشته های مختلف با یکدیگر، راهنمائی و تشویق جوانان در امر آفرینش هنری و تسهیل امر چاپ، نمایش و تکثیر آثار شان و تاسیس و اعطای جوائز سالانه را وظیفهٔ خود میشمارد و بدان اقدام خواهد کرد.

"شورای نویسندگان و هنرمندان ایران"، در چارچوب تعهدات کلی و وظایف اختصاصی خویش، ملزم به حفظ استقلال خود بوده، از هرگونه وابستگی به حکومت یا احزاب و گروههای اجتماعی، سیاسی، دینی و فرهنگی جدا" پرهیز خواهد نمود، بی آنکه این امر امکان پشتیبانی متقابل و همکاری در امر دفاع از منافع عالی آزادی و دمکراسی و استقلال کشور را نفی کند.

"شورای نویسندگان و هنرمندان ایران"، ایجاد رابطه با سازمانهای مشابه بین المللی را برای مبادلهٔ تجارب فرهنگی و هنری و شناساندن هنر و فرهنگ ایران و جهان به یکدیگر سودمند و خواستنی میداند و با توجه به منافع مردم و مصالح کشور و کمک به دوستی و تفاهم جهانی بدان مبادرت خواهد کرد.

"شورای نویسندگان و هنرمندان ایران" برای ادارهٔ امور خود یک هیئت اجرائی منتخب، مرکب از نمایندگان برجسته، موجه و کارآزمودهٔ ادب و هنر ایران خواهد داشت. سنت مطلوب آن خواهد بود که هیئت اجرائی دارای ترکیبی متوازن از گرایش های عمدهٔ سیاسی اعضاء باشد، تا مبادا شورای نویسندگان و هنرمندان ایران زیر

بقیه در صفحه ۶

بقیه: مرد قلم و سیاست........

درمحیط بیداری پس از سقوط رضاخان و درسال های اوج فعالیت سیاسی دههٔ بیست، محمود اعتمادزاده "به‌آذین" برای آنکه بتواند سهم خود را در جنبش رهائی توده ها ادا کند، به وزارت فرهنگ آن زمان، یعنی آموزش و پرورش کنونی منتقل گشته و به نوشتن و همکاری با مطبوعات پیشرو آن زمان پرداخت. دوماه واندی نیز به عنوان معاون فرهنگ گیلان در رشت خدمت کرده درسراسر دوران فعالیت ادبی و سیاسی خود، "به‌آذین" هیچگاه سنگر مبارزهٔ فعال با نیروهای تاریکی و ستم را ترک نگفت و مستقیم یا غیرمستقیم، از راه نوشته یا گفت و گو و سرمشق عملی، اثر مثبت پردوامی در پرورش جوانان وطن بجا گذاشت. ترجمه های او از آثار رومن رولان "ژان کریستف" و "جان شیفته" و نیز "دن آرام" و "زمین نوآباد" اثر میخائیل شولوخوف، تصویر زنده و گسترده ای از حقیقت مردمی و انقلابی پیش چشم جوانان ما گذاشت. گذشته از ترجمه ها، داستان ها و نوشته های متنوع "به‌آذین"، از جمله "مهمان این آقایان" و نمایشنامهٔ "کاوه"، تصویری از مبارزات مردم ایران بر ضد استبداد به دست میدهد. رساله های "درباره‌ٔ سانسور" و "گفتار در آزادی" که در سالهای ۴۸ و ۴۹ به صورت پلی کپی انتشار یافت راهنما و الگوی ادبیات زیراکسی در سالهای شدت اختناق گشت. در ۱۳۵۶، "به‌آذین" با انتشار مقاله ها و رساله های سیاسی مخفی با امضای "نوروزعلی آزاد" همهٔ نیروی خود را شجاعانه در راه اعتلای موج تازهٔ مبارزهٔ عمومی ملت ایران بر ضد استبداد و امپریالیسم بکار انداخت. با انتشار "مبانی عقیدتی" در مهر ۵۷، محمود اعتمادزاده "به‌آذین" تاسیس "اتحاد دمکراتیک مردم ایران" را اعلام کرد و در آن بویژه بر لزوم اتحاد همهٔ نیروهای مبارز در راه آزادی مردم و استقلال کشور تاکید ورزید. به همین مناسبت هم خانه اش برای چندمین بار مورد هجوم ساواک قرار گرفت و خود نیز به زندان افتاد.

پس از پیروزی انقلاب، به شهادت مندرجات هفته نامهٔ "سوگند" و سپس "اتحاد مردم"، ارگان "اتحاد دمکراتیک مردم ایران"، محمود اعتمادزاده "به‌آذین" همواره در راستای تحقق خواستهای اساسی توده های زحمتکش و در تائید خط مردمی و ضد امپریالیستی امام خمینی و قاطعیت و سازش ناپذیری انقلابی ایشان حرکت کرده است. اکنون هم که به عنوان نامزد نمایندگی مجلس شورای ملی خود را در معرض قضاوت و انتخاب مردم آزادهٔ رشت میگذارد، نه به انگیزهٔ کسب نام و مقام یا بهره گیری از خدمات سیاسی و اندساله به مردم و میهن است، بلکه برای آن تا بتوان با یاری صمیمانه و کوشش هماهنگ نمایندگان همهٔ نیروهای اصیل دموکراسی و انقلاب اسلامی ایران به ترمیم ویرانی های مادی و انحرافات و نقائص معنوی ناشی از سلطهٔ شوم امپریالیسم و سرسپردگان داخلی آن همت گماشت، آزادی و برابری و شرکت فعال توده ها را در امور کشور تامین و تضمین نمود، وحدت ملی را بر پایهٔ برابری و احترام به حقوق همهٔ اقوام و ملیت های ساکن ایران قوام و دوام بخشید، نظام شورائی را در کلیهٔ نهادها و مظاهر زندگی اجتماعی پیاده کرد، برای توده های زحمتکش و محروم موجبات یک زندگی توام با رفاه مادی و اعتلای فرهنگی از راه کار شرافتمندانه رها گشته از استثمار فراهم آورد، با استفاده از دستاوردهای علم و تکنیک معاصر و بردن این هر دو به میان وسیع ترین توده ها، اقتصادی پیشرفته و شکوفا و متکی به خود را در همهٔ زمینه های صنعت و کشاورزی و بازرگانی و حمل و نقل پی ریزی کرد و بدین ترتیب در محیط صلح و همکاری بین المللی ایرانی مستقل و آباد با مردمی آزاد و حاکم بر سرنوشت خویش بنا کرد و به نسل های آینده سپرد.

این است ماموریتی که تاریخ به نسل انقلابی امروز داده است و محمود اعتمادزاده "به‌آذین" در سراسر زندگی فرهنگی و سیاسی خود در راه آن به جان و دل کوشیده است.

همشهریان عزیز، مردم آزادهٔ رشت

با انتخاب محمود اعتمادزاده "به‌آذین" به نمایندگی مجلس شورای ملی در بنای ایران سعادتمند فردا شرکت جویید.

,,آناتومی،، اجتماعی تندرستی

تندرستی افراد دارای مفهومی درمانی ـ بیولوژیک و اجتماعی است. پیشرفت و پسرفت این ارمغان بزرگ طبیعت به جامعه بستگی دارد.

سیاست دولت

مادهٔ ۴۲ قانون اساسی شوروی می گوید "شهروندان اتحاد شوروی حق حراست از تندرستی دارند". این امر مستلزم مجموعه ای از اقدامات اجتماعی ـ اقتصادی و درمانی است که بیانگر توجه دولت نسبت به حراست از تندرستی زحمتکشان است.

بهداشت عمومی در اتحاد شوروی شاخه وسیعی از اقتصاد ملی است و بهمین مناسبت از شالودهٔ نیرومند مادی و اقتصادی برخوردار است. بهداشت در اتحاد شوروی نه تنها وسیله ای برای کمک پزشکی است، بلکه در عین حال هدف آن حفظ و باز تولید نیروی کار، بهبود شرایط تندرستی مردم به عنوان ثروت اجتماعی است.

پیشگیری بیماری ها از گرایش های عام بهداشت عمومی این کشور است. هدف آن قبل از هرچیز پیشگیری، از میان برداشتن علت های پیدایش و انتشار بیماری ها و ایجاد شرایط نامناسب برای پرورش جسمانی و روانی شهروندان است.

از زمان استقرار حکومت شوروی پیشرفت بی ـ سابقه ای در بهبود بهداشت عمومی حاصل شده است.

درگذشته بیماری های مسری که وسیعا شیوع داشت، یکی از علت های اصلی مرگ و میر بود. مثلا در ۱۹۲۲ در این کشور بیش از ۷۶ هزار مورد آبله ثبت شده است. به موهبت واکسیناسیون اجباری آبله، این بیماری در ۱۹۳۶ بکلی ریشه کن شد. تقریبا ۱/۴ میلیون مورد تیفوس در ۱۹۲۲ ثبت شده است. در ۱۹۴۰ تنها چند مورد از این بیماری گزارش شده است. وبا و طاعون در نخستین سالهای حکومت شوروی ریشه کن شدند. از بین رفتن مالاریا یکی از مهم ترین دستاوردها در تامین بهداشت مردم است.

این اقدامات موجب کاهش سریع مرگ و میر عمومی شده است. چنانکه میزان آن در ۱۹۱۳ به ۲۹/۱ مورد در هر ۱۰۰۰ نفر می رسید. این رقم در ۱۹۷۸ به ۹/۸ مورد کاهش یافت. نرخ مرگ و میر کودکان نیز در روسیه بسیار بالا بود. از هر ۱۰۰۰ نوزاد ۲۷۰ تن پیش از رسیدن به یکسالگی می مردند. طی ۶۰ سال این رقم ۱۰ بار کاهش یافت.

طول متوسط عمر در حکومت شوروی بیش از دو برابر شد و به ۷۰ سال رسیده است.

"بیماری های تمدن" و تئوری همگرائی

شاخص های متعدد بهداشت از حیث ارقام در بسیاری کشورهای پیشرفته اقتصادی اعم از سوسیالیستی و سرمایه داری بهم نزدیک است. ساختار علت های مرگ و میر آنها نیز همانند است. در جای نخست بیماری های مزمن و غیر اپیدمیک مانند قلب و عروق، غده های بدخیم و حوادث دیده می شود.

این واقعیت غالبا برای توجیه ایده همگرائی سیستم های اجتماعی مورد بهره برداری قرار می گیرد. برخی تئوری پردازان با توجه به این داده ها مدعی اند که سوسیالیسم از حیث حراست و بهبود تندرستی مردم هیچ برتری به سرمایه داری ندارد. درعصر ما تنها پیشرفت علم و تکنیک شرط رشد جامعه است و روابط تولید به عنوان عامل رشد اجتماعی ـ اقتصادی معنی حقیقی اش را از دست داده است.

آنها تئوری "بیماری های تمدن" را برجسته می سازند و آن را مانند بسیاری دکترین های دیگر بورژوائی از پایه های مختلف سیستم های اجتماعی ـ اقتصادی و سیاسی جدا می سازند و از تحلیل آن بر اساس پدیده های اجتماعی و طبقاتی طفره می روند، متدولوژی علمی ایجاب می کند که پدیده های اجتماعی قبل از هر چیز در مقیاس تاریخی ارزیابی شوند و هر روندی در جریان گسترش رشد مورد بررسی قرار گیرد.

شباهت ظاهری ارزش های عددی شاخص های کنونی بهداشت و مردم در کشورهای سوسیالیستی و سرمایه داری اختلافات متنوع گذشته را پنهان می‌سازد. درحقیقت یک اختلاف اساسی در آهنگ های تغییر این شاخص ها وجود دارد.

مرگ و میر عمومی سکنه شوروی در ۶۰ سال تقریبا ۳ بار کاهش یافته است. در ایالات متحده طی همین

بقیه در صفحه ۶

نقش قشرهای متوسط در جامعهٔ سرمایه داری پیشرفته

واقعیت نشان می دهد که سرنوشت اصلاحات انقلابی در کشورهای سرمایه داری در مقیاس وسیعی به استعداد دو طبقهٔ متضاد ـ پرولتاریا و بورژوازی ـ درجلب متحدینی از میان قشرهای متوسط جمعیت بستگی دارد. پراتیک تاریخی شهادت می دهد، این قشرها که در لحظهٔ نبردهای طبقاتی به بورژوازی حاکم رو می آورند، می توانند پایهٔ توده‌ای برای جنبش های ارتجاعی بوجود آورند و حتی چون شیلی به پیروزی فاشیسم کمک کنند. باید توجه داشت که در جریان تحول جامعه، دگرگونی های چشمگیری در درون قشرهای متوسط پدید می آید که می تواند این قشرها را به متحدین پرولتاریای انقلابی تبدیل نماید. بنابراین برای پرهیز از هر نوع اشتباه لازم است، در ارزیابی قشرهای متوسط دنیای معاصر مسایل زیر دقیقا" مورد نظر قرار گیرد :

۱ ـ این قشرها از حیث کمی چه تغییراتی میابند.

۲ ـ در شرایط سرمایه داری چه دگرگونی هایی در ساختار اجتماعی، روحیهٔ سازمانی، ایدئولوژیک و سیاست آنها پدید می آید.

۳ ـ رفتار واقعی سرمایهٔ انحصارگر نسبت به مؤسسات کوچک و قشرهای متوسط که محصول اجتماعی این مؤسسات اند، چگونه است.

۴ ـ رفتار کارفرمایان کوچک نسبت به انحصارات و محصول اجتماعی آنها اولیگارشی انحصار طلب فرمانروا از چه قرار است.

دو گرایش

در بررسی مسئله متحدین طبقهٔ کارگر باید به ارزیابی سرنوشت خرده بورژوازی پرداخت که از حیث کمی بخش اساسی قشرهای متوسط را تشکیل می دهد. برخی ها عقیده دارند، از لحظه ایکه انحصارات موسسات کوچک را نابود می سازند، تعداد خرده بورژوازی به طور قابل ملاحظه کاهش می یابد و از آن نتیجه می گیرند که مؤسسات کوچک دیر یا زود از بین خواهند رفت. نتیجهٔ سیاسی چنین برداشتی این است که به این قشرها به بهانهٔ این که دیگر متحد یا مانع جدی برای پرولتاریا محسوب نمی شوند، توجه کمتری معطوف گردد. به عقیدهٔ ما این نگرش مطلق کردن یک جنبهٔ سرمایه داری انحصارگر است. درواقع نیز انحصارات هزاران موسسهٔ کوچک و منجمله به طور اساسی خرده بورژوازی (دهقانان سنتی، پیشه وران و غیره) را که از دوران فئودالیسم برای سرمایه داری به ارث مانده است، از بین می برند. در مرحله های معینی از تاریخ امپریالیسم این نابودی و کاهش خرده مالکان بطور محسوس تسلط دارد و گرایش عمومی تحول سرمایه داری را نشان می دهد. از سوی دیگر، سرمایه داری انحصار گر دولتی پیوسته خرده مالکان دیگری می آفریند و قلمرو های تازه‌ای برای عملکرد سرمایهٔ کوچک بوجود می آورد.

صنعت انحصاری اتومبیل در دوران استقرار خود دهها هزار موسسهٔ کوچک مربوط به وسایل قدیمی حمل و نقل مانند درشکه، ماشین های شهری و امثال آن را بکلی از میان برداشت. در عین حال انحصارات اتومبیل صد ها هزار موسسه و بنگاههای کوچک تازه چون کارگاههای تهیه کنندهٔ برخی قطعات یدکی، تعمیرگاههای اتومبیل، پمپ های بنزین و غیره را به وجود آوردند. به موازات آن هزاران قهوه خانه، رستوران، سالن های آرایش و سایر موسسات کوچک مشابه برای خدمت به کارگران و کارکنان انحصارات مورد بحث گشایش یافتند.

رشد سریع موسسات کوچک در مجموع از ویژگی های خاص کشورهای صنعتی سرمایه داری است. در ایالات متحدهٔ امریکا تعداد موسساتی که یک مالک دارند در فاصلهٔ ۱۹۸۶ ـ ۱۹۴۵ از ۵۶۸۹۰۰۰ به ۹۲۱۲۰۰۰ افزایش یافته است. درآمد سالیانهٔ اکثریت عظیم آنها (بیش از ۹۶ درصد) از راه فروش صد هزار دلار است.

در همهٔ کشورهای صنعتی سرمایه داری چنین وضعی برقرار است.

کلاسیک های فلسفهٔ علمی، دیالک تیک رشد سرمایه داری را به وضوح پیش بینی کرده‌اند. مارکس و انگلس در مانیفیست حزب کمونیست یاد آور می شوند "در کشورهایی که تمدن مدرن در آنها شکوفا می شود، طبقهٔ جدیدی از خرده بورژواها شکل می گیرد که بین پرولتاریا و بورژوازی در نوسان اند. این طبقه به عنوان بخش مکمل جامعهٔ بورژوایی پیوسته باز سازی می شود".

علاوه بر دو طبقهٔ اصلی جامعهٔ بورژوایی، خرده‌بورژوازی جدید که در پرتو سرمایه به وجود می آید در مرحلهٔ امپریالیسم گسترش می یابد. لنین در این باره می نویسد : " امپریالیسم ناب، بدون پایهٔ سرمایه داری نه هرگز وجود داشته، نه وجود دارد، نه وجود خواهد داشت" (مجموعه آثار، جلد ۲۹، ص ۱۶۳). او سپس می افزاید "اگر ما با امپریالیسم تمام عیاری سر و کار داشتیم که عمیقا" سرمایه داری را تغییر شکل داده بود، کار ما صدها بار آسانتر بود. آنگاه دارای سیستمی بودیم که در آن همه چیز تابع فقط سرمایه مالی بود. در آن حالت وظیفهٔ ما این بود که راس را براندازیم و باقیمانده را به پرولتاریا منتقل نماییم. این بی نهایت دلپذیر است، اما واقعیت چیز دیگری است گسترش آن چنان است که ما مجبوریم بکلی جور دیگری عمل کنیم". (همانجا صفحه ۱۶۶).

در این جا اشارهٔ لنین به میلیون ها تن از خرده مالکان است که برای استقرار حاکمیت خلق باید بر ضد سرمایهٔ انحصارگر متحد شده و سازمان بیابند و پس از پیروزی در بنیان نهادن جامعهٔ سوسیالیستی شرکت داده شوند. این مسئله بسیار دشواری است، زیرا سرمایهٔ انحصارگر می کوشد آنها را در مبارزه با پرولتاریا کنار خود نگاهدارد و غالبا" در این کار توفیق می یابد.

در تفسیر دگرگونی تعداد موسسات کوچک کشورهای صنعتی سرمایه داری دو اشتباه خطرناک پدیدار می‌گردد : اشتباه نخست معطوف به مطلق کردن روند کاهش خرده بورژوازی است و آن را می توان بازتاب دریافت " امپریالیسم ناب " دانست. این برداشت عملا" موجب می شود که در ارزیابی متحدین پرولتاریا در انقلاب دقت لازم به عمل نیاید. اشتباه خطرناک دیگر مطلق کردن رشد کمی خرده بورژوازی است و نتیجه تئوریک آن کم بهاء دادن به تضادهای خرده‌بورژوازی و سرمایهٔ بزرگ است. این برداشت موجب می شود که در تنظیم آلترناتیو اجتماعی سازنده نسبت به قشرهای متوسط توجه لازم معطوف نگردد.

تغییرات کیفی

تغییرات کمی در قشرهای متوسط همواره توام با تغییرات مهم کیفی در ساختار اجتماعی، موقعیت، درجهٔ آگاهی طبقاتی آنان و غیره است. در آغاز عصر امپریالیسم، ساختار اجتماعی قشرهای متوسط بالنسبه ساده و ثابت بود. ویژگی های زیر بخش اعظم آنها را که دهقانان و پیشه وران هستند، توصیف می کند :

۱ ـ تمرکز اکثریت قاطع آنان در عرصهٔ تولید.

۲ ـ کار دستی و فنی ابتدایی.

۳ ـ تولید حجم نامعینی از محصول کامل برای مصرف کنندگان.

۴ ـ پراکندگی و عقب ماندگی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی.

۵ ـ تضاد حاد آشتی ناپذیر اجتماعی با سرمایه‌داران و مالکان ارضی که آنها را به عنوان رقیب تحت ستم و استثمار قرار می دهند.

ویژگی های یاد شده دیگر برای قشرهای متوسط عصر ما نمونه وار نیستند. اکنون تنها اقلیتی از کارفرمایان کوچک مستقیما" در تولید اشتغال دارند تولید کوچک شهر و روستا جزدر موارد استثنایی به کار دستی تکیه ندارد، بلکه برای پیشبرد کار خود از ماشین استفاده می کند. البته ممکن است این ماشین ها همیشه از تکنیک جدید نباشند. ابزارهای جدید کار در سطح فرهنگ و خصلت روابط تولیدکنندگان کوچک با جامعه تغییرات فاحشی پدید آورده است. در حال حاضر قشرهای متوسط به طور اساسی در شهرهای بزرگ متمرکز شده‌اند. آنها به طور جدی در زندگی سیاسی شرکت می کنند. ایدئولوگ ها و سازمان های توده‌ای خاص خود دارند و می توانند تاثیر بالنسبه جدی در زندگی اجتماعی داشته باشند. به مقیاسی که علم به نیروی مولد تبدیل می شود، در تعداد روشنفکران به مثابهٔ بخش مکمل و مهم قشرهای متوسط و نقش آنان در زندگی اجتماعی دگرگونی های جدی به وجود می آید.

به عبارت دیگر، اگر در آغاز قرن، مفهوم "متحد بطور اساسی با نام دهقان عقب مانده و بی سواد مترادف بود. اکنون، بسیار بجاست که این مفهوم را به ساکنان شهرهای مدرن اختصاص دهیم که دراغلب موارد دارای آموزش متوسط و حتی غالبا" عالی هستند.

با اینهمه، این تمامی مسئله را بیان نمی کند قشرهای متوسط دوران ما بر خلاف قشرهای متوسط سنتی در شرایط سیستم امپریالیستی شکل می گیرند و شاخه‌هایی از آن سیستم‌اند. اگر طبقات اصلی جامعه بورژوایی مدتهاست راه پیدایش و بلوغ را طی کرده‌اند، طبقات متوسط به عنوان عنصر سرمایه داری راه مشابه (نه یکسان) را تنها در عصر امپریالیسم پیموده اند.

استراتژی سرمایهٔ بزرگ

نه تنها قوانین عینی رشد جامعهٔ سرمایه‌داری، بلکه همچنین سیاست آگاهانهٔ بورژوازی انحصارگر و دولت وی که بنا بر انگیزه‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک به وجود موسسه‌های کوچک ورشد کمی آن علاقمندند، در شکل بندی و فعالیت خرده‌بورژوازی تاثیر می گذارند.

اولیگارشی مالی که در کشورهای صنعتی سرمایه‌داری بر همه چیز فرمانرواست، بخش کوچک و دائما" ناچیزی از جمعیت کشور را تشکیل می دهد. در ایالات متحدهٔ امریکا ۳ تا ۵ هزار خانواده یا نزدیک به ۲۰ هزار نفر از ۲۲۰ میلیون جمعیت کشور به اولیگارشی مالی تعلق دارند. اربابان سرمایه برای حفظ قدرت خود به پایگاه اجتماعی توده‌ای نیاز دارند. این پایگاه توده‌ای در میان خرده بورژوازی شکل می گیرد. در ایالات متحدهٔ امریکا، خرده بورژوازی به عنوان پایگاه توده‌ای اولیگارشی مالی (با محاسبه اعضای خانواده شان) ۲۰ تا ۳۰ ملیون نفر جمعیت کشور را تشکیل می دهند.

منافع اقتصادی سرمایهٔ بزرگ ایجاب می کند که موسسات کوچک وجود داشته باشند مزد کارگران این موسسات و نیز هزینه‌های اجتماعی آنها به مراتب پایین تر است. کارگران این موسسات از حیث سازمان یافتگی در وضع نامناسبی قرار دارند. پایهٔ تولید و تکنیک آنها در مقایسه با موسسات بزرگ بسیار ساده و کم بهاء ترند. تولید برخی قطعات مجزا که به کارفرمایان کوچک سپرده می شود، نتایج اجتماعی جدی ببار می آورد، زیرا این امر به انحصارات کمک می کند که از تمرکز فوق العادهٔ پرولتاریا در موسسات خود بپرهیزند و بدین سان سازمان یافتگی وی را در مقیاس جامعه تضعیف نمایند. از سوی دیگر، قشرهای متوسط که در بازار و قیمت تاثیر می گذارند و کارشان به نفع بورژوازی است بخشی از ارتش ذخیرهٔ مزدوران را تشکیل می دهند خرده بورژوازی در قلمرو ایدئولوژیک نیز به سرمایه بزرگ خدمت می کند. دریافت های خرده بورژوایی که در طبقهٔ کارگر و سازمان های وی نفوذ می کند موجب انشعاب در صفوف پرولتاریا میشود و قدرت وی را تضعیف می کند و این توهم را در او بوجود می‌آورد که زیستن در شرایط سرمایه داری قابل تحمل و امکان پذیراست.

با اینهمه، نکتهٔ اساسی این است که درموقعیت های بحرانی و برخورد های شدید اجتماعی، خرده‌بورژوازی غالبا" به متحد سیاسی سرمایهٔ بزرگ و به نیروی سرکوبگری بدل می شود و این را تاریخ بکرات نشان داده است.

در دوران نبردهای قطعی طبقاتی، بورژوازی انحصار گر سیاستی را به عمل در می آورد که معطوف به حفظ و افزایش موسسات کوچک در حدودی است که مستقیما" با منافع وی در تضاد نباشد. این به هیچ وجه یک تاکتیک نیست، بلکه درست یک استراتژی است این سیاست مساله حداکثر وارد کردن خرده بورژوازی را در سیستم مسلط اولیگارشی مطرح می سازد.

◆◆◆

سگ آمریکایی

ناصر مؤذن

باران که می آمد دیگر نمی‌شد در قصبهٔ "ابراهیم آباد" قدم از قدم برداشت. تنهائی و کسالت زندگی بیشتر از پیش می‌شد. همهٔ بوهای نهفتهٔ روستا از میان باغهای بی‌بر و طویله‌های سرخانه و دیوارهای گلین کلبه‌ها بیرون می‌زد. از کنار قصبه یک خیابان اسفالته کارخانه‌ای را که پایین "ابراهیم آباد" ساخته بودند به خانه‌های ویلایی که در فاصلهٔ دورتری از آن واقع بود، وصل میکرد. این خانه‌های زیبا و عالی با درختان کاج و صنوبر و تبریزی احاطه شده بود. در نزدیکی آنها پاسگاه ژاندارمری قرار داشت که از کارخانه و خانه‌های ویلائی که چند آمریکایی با زن و بچه‌ها و سگهایشان در آن زندگی میکردند مراقبت می کردند.

بچه‌های ریز و درشت، کچل و تراخمی قصبه، بعد از اینکه تکه نانی به سق میکشیدند، از صبح می‌آمدند و روی آسفالت بازی میکردند. از وقتی که این اسفالت کشیده شده بود بچه ها خود را یک سروگردن از بچه‌های قصبه‌های مجاور بالاتر احساس می‌کردند. آنها کاری به این نداشتند که مرده‌های بیکار قصبه راجع به کارخانه و اسفالت آن چی میگویند. بیکار بودند، نه زراعتی داشتند و نه پایی که به شهر به دنبال کار بروند. از صبح می نشستند و راجع به هر چیزی حرف میزدند. بچه‌ها هم کاری به این حرف‌ها نداشتند. همینکه اسفالتی بود که روی آن دنبال یک توپ پارچه‌ای بدوند برایشان کافی بود مردها می گفتند که توی کارخانه چیزهائی برای اسلحه میسازند. اما مش‌قربان که تازه از شهر آمده بود، انگار که رازی را بخواهد فاش کند به مردهای قصبه گفت: جماعت حواستون کجاس؟ این آمریکائی ها اینجا گه سگهای ما رو جمع می کنن و توی این کارخونه باهاش مهمات میسازن. ببینین ایران چه سگ هائی داره؟ از گه شون مهمات می سازن. توی این مملکت هیچ چیزی بی حکمت نیست جماعت.

آقا اسداله که گاهی هم روزنامه میخوانده در حالیکه تسبیحش را می چرخاند گفت: مش‌قربان چی میگی برادر، سگهای ما چی می خورن که از گه شون مهمات بشه درست کنن. ما چی میخوریم که سگامون چی بخورن. اگه بگی از گه اون سگ امریکائی، مال اون خانم ملوس آمریکائی، مهمات درست میکنن باز حرفت به حقیقت نزدیکتره.

ولی ژاندارم میگفت هر روز به جیگر سیاه گوسفند واسهٔ اون سگه میخره و میده به خانم آمریکایی. خب، سگی که جیگر سیاه بخوره میشه باور کرد که گه ش مهمات میشه.

مش‌قربان که حرفش نگرفته بود برای اینکه از تک و تاب نیفتد گفت: خب آقا اسداله هر چه باشه شما روزنومه می خونین و از این چیزا بهتر حالیتون میشه.

آقا اسداله که از این حرف به شوق آمده بود گفت: حالا اینکه چیزی نیس، میگن همین آمریکائی ها توی ولایت کرمون و یزد یه چیزائی از زمین در میارن و باهاش بمب درس میکنن.

مردهای قصبه که با دهان باز و چشمهای مات به گفتگوی مش‌قربان و آقا اسداله گوش میدادن تکانی خوردند. یکیشان گفت: تف به این روزگار بیاد. از خاک این خراب شده همهٔ کافرا یه بهره ای می برن جز ما. حالا ما از این خاک توقع بمب نداریم لااقل یه نون خالی به ما برسه.

به دنبال این حرف سر درددل مردها باز شد و هر کدام چیزی میگفتند که ناگهان همه سکوت کردند و رویشان را به طرف اسفالت برگرداندند. بچه ها از جمع مردها بیرون آمدند و به طرف اسفالت رفتند.

ماشین بزرگی توقف کرد و یک خانم موبور آمریکائی همراه با سگی که قلاده آن را به دست داشت از ماشین پیاده شدند. سگ کوچک و ظریف بود. پشمهای سفید آن برق میزد. زن موبور با قدمهای موزون به طرف پایین شروع به رفتن کرد و سگ با پاهای کوچکش به دنبال او میدوید.

بچه‌ها همان لحظه که برق ماشین آلبالوئی از دور به چشمشان می خورد از وسط اسفالت کنار می کشیدند آنهایی هم که توی قصبه بودند به طرف اسفالت می‌دویدند. دو طرف اسفالت صف می کشیدند و با چشمهای تراخمی خود مات به خانم آمریکائی و سگش زل می‌زدند. تنها تقی پسر آقا اسداله بود که همیشه یک چیزی می پراند: باز هم خانم پیداش شد. داره به ما فخر می فروشه.

گفتی چشمهای هر کدامشان عدسی دوربینی بود که همه حرکات و عشوه‌های زن موبور و سگ کوچولویش را در ذهن خود ثبت می کردند. زن با اشارهٔ دست راننده را مرخص می کرد و خرامان به سوی کارخانه میرفت. بچه‌ها می دیدند که ژاندارمهائی که دم در کارخانه کشیک می دادند با دیدن زن پیش‌فنگ پافنگ می کنند. زن موهایش را روی شانه موجی میداد و به این ترتیب از آنها تشکر می کرد. وقتی زن درون کارخانه ناپدید شد تقی به بچه‌ها گفت: بابام میگه خانم آمریکائی این راهو تا کارخونه واسه این پیاده میره که جیگرائی که سگ خورده هضم بشه. اگه اینکارو نکنه سگه رودل میگیره.

آن سال زمین خسیس دیم بیش از گذشته فرزندان ژنده پوش خود را در قصبهٔ "ابراهیم آباد" درحسرت لقمه نانی، غم گرفته و بی پناه رها کرد.

چند تن از مردانی که پای رفتن و همت کار در شهر را داشتند به شهر رفتند، مابقی، مثل سابق، بر سکوی خانه‌ها و جلو بقالی میرزا باقر نشستند به تسبیح انداختن و از هر دری صحبت کردن. اما چه چیز می توانستند بگویند؟ تنها چیزی که می توانستند راجع به آن روده درازی کنند و وقت بگذرانند زن موبور بود و سگش بود. آنها به درد خو کرده بودند، سالها با آن آشنا بودند، اما بچه‌ها هنوز زمان درازی برای خوکردن به درد درپیش رو داشتند، از این رو روحشان حساسیت خود را از دست نداده بود. تقی، پسر آقا اسداله، یک شب که شکمش از زور ضعف مالش میرفت و بیخواب شده بود نقشه‌ای به فکرش رسید. کمی که وارد جزئیات نقشه و نتیجهٔ آن شد مجذوبش گردید و تا نزدیکی های صبح در بستر مندرسش وول خورد. هر وقت به آخر نقشه میرسید حس میکرد حسابی غیظش خالی شده است این خیالات از اندوه و خشم او می کاست و همچون مرهم خنکی بود که زخم داغ و چرکین او را شفا می‌داد. فردای آن روز نقشهٔ خود را به بچه‌ها گفت

روز اجرای نقشه فرا رسید. هوا خفه بود و همچون بغضی زیر آسمان ساکن مانده بود. ابر سنگینی راه آفتاب را بسته بود. دود شیری رنگ کارخانه مدام در پیچ و تاب بود و بیدرنگ به ابرها می پیوست

بچه‌ها در دو سوی خیابان به کندی بازی میکردند هر لحظه چهره‌هاشان را بسوی خانه‌های ویلائی می‌چرخاندند تا ببینند چه موقع ماشین آلبالوئی خانم موبور از راه می رسد. توی دل همه شان چیزی هراس آور سنگینی میکرد. دست و دلشان به بازی نمی رفت با رسیدن ماشین آلبالوئی کاملاً دست از بازی کشیدند. یکی از بچه‌ها دوید و توپ پارچه‌ای را بغل گرفت و آمد کنار اسفالت. خانم موبور همراه سگ کوچولویش از ماشین پیاده شد. ماشین با اشاره سر خانم آمریکائی به طرف خانه‌های ویلائی برگشت. خانم اندکی ایستاد و با تعجب به بچه‌ها نگاه **کرد**. تبسمی عشوه‌آلود کرد و در حالیکه قلادهٔ سگ را به دست داشت خرامان براه افتاد. بچه‌ها بی‌اختیار به دنبال تقی که آرام آرام به دنبال خانم موبور و سگش راه افتاده بود ریسه شدند. خانم چند بار برگشت و نگاهی به بچّه‌ها انداخت. چهره‌های عبوس و بی لبخند آنها او را در آخرین دفعه متوقف کرد. در حالیکه سگ پارس کوتاهی می کرد دور خانم موبور شروع به چرخیدن کرد. خانم در حالیکه خود نیز می چرخید سگ را آرام کرد. بار دیگر راه افتاد. تقی و بچه‌ها هم به دنبال او راه افتادند. زن ایستاد و با نگاه نگران به سوی آنها آمد. در برابر آنها ایستاد. در حالیکه موهایش را روی شانه می انداخت بزور زبانش را در دهان چرخاند و گفت: چی خبراست؟ تقی جلو تر رفت و با صدائی که می لرزید و گرفته بود گفت: بچه‌ها میخوان با سگ بازی کنن .....
زن با صدائی که بیش از اندازه نازک شده بود فریاد کرد: با سگ بازی؟ با سگ نمیشه بازی نو، نو...
تقی گفت: حالا که نمیشه پس بگیر .....
دستش را که توی جیبش بود بیرون کشید و با زنجیری که بدور مچ بسته بود ضربه‌ای محکم به پشت سگ کوبید. سگ همچون کودکی شیرخواره جیغ و ویغ میکرد. ضربهٔ دوم تقی صدای سگ را برید. از حلقوم سگ فقط چیزی شبیه خرخر بیرون می آمد. سگ شروع کرد به چرخیدن دور زن و تسمهٔ خود را که یک سرش را زن محکم به دست گرفته بود دور پاهای زن پیچاند زن که از این منظره نزدیک بود بیهوش شود، خواست به طرف تقی برود که تسمه مانع شد و روی اسفالت ولو شد. بچه‌ها شروع کردند به دویدن به طرف قصبه. تقی سگ را با زنجیر به زیر کتک گرفته بود. سر را که بلند کرد دید دو تا ژاندارم دارند بسرعت به سوی او می آیند. هنوز از جا نجنبیده بود که ژاندارمها خودشان را روی او انداختند. یکی شان پا شد و به طرف زن موبور رفت. زن را که بیحال روی زمین ولو شده بود بلند کرد و سگ را توی بغل گرفت. با دست به‌پشت سگ میمالید و بد و بیراه می گفت: آخه حرومزاده این سگ چه گناهی کرده؟ امان از دست این دهاتیای وحشی، هر چی هم که بیچارگی بکشن هنوز هم آدم نمیشن.

ژاندارم دیگر در حالیکه مچ تقی را محکم گرفته بود به سوی زن موبور و ژاندارم اول آمد و فریاد زد: اینا هاش نیم وجبی. پدری ازش در بیارم که جدش رو یاد کنه.

ژاندارم دیگری درحالیکه مچ تقی را محکم گرفته بودبسوی زن موبوروژاندارم اول آمد و فریادزد: اینا‌هاش نیم‌وجبی. پدری ازش دربیارم‌که‌جدش رویاد کنه.

و پس گردنی محکمی به‌پسرک زد. بعد رو به خانم موبور که داشت حالش جا می آمد و سگ را از بغل ژاندارم می گرفت و در آغوش خودش جا میداد کرد و گفت: خانم ببخشین، خیلی ببخشین. اینا وحشی ان انسان نیسن که، اینشااله‌که‌کوچولوچیزیش نمیشه

بعد به کمر سگ که‌جای زنجیر روی پشمهایش خط ایجاد کرده‌بودنگاه‌کرد و گفت: وای وای طفلک چه زجری کشیده

و برگشت یک پس‌گردن دیگر به پسرک نواخت و به شدت او را به دنبال خود کشید. جیپ ژاندارمری رسید و راننده از آن بیرون پرید و پاشنه‌ها را بهم کوبید و ماجرا را از دو ژاندارم دیگر پرسید.

خانم موبور را روی صندلی جلو گذاشتند. دو تا ژاندارم و تقی صندلی عقب نشستند. خانم موبور که نیمه بیهوش بود سگ را به ژاندارم پشت سرش داد و او هم آن را گرفت و شروع کرد به نوازش کمر سگ.

جیپ به سوی کارخانه رفت و درون آن پنهان شد.

آقا اسداله هر روز کارش شده بود این که برود جلو کارخانه و به رئیس کارخانه عریضه بدهد که پسرش را آزاد کنند. پسرک را توی یک اطاق زیر‌زمینی در کارخانه انداخته بودند و الان یک ماه می‌گذشت که در آنجا بسر می برد. ژاندارم پست در کار‌خانه به آقا اسداله مژده داده بود که آمریکائیه ارباب خانم آمریکائی رضایت داده تقی را آزاد کنند اما هنوز پسرک در زیر زمین کارخانه زندانی بود آقا اسداله التماس کرده بود که بگذارند یکبار هم شده پسرکش را ببینند اما ژاندارم پست در کارخانه میگفت: این کار مسئولیت داره. جرم پسرت خیلی سنگینه، قضیه میون آمریکائیها پیچیده.

آقا اسداله تضرع کنان میگفت: آخه بابا مگه این بچه جز اینکه یه سگ رو زده چه جنایتی دیگه کرده؟

ژاندارم جواب می داد: آخه سگ داریم تا سگ این سگ یه سگ آمریکائیه

بقیه: بیان‌نامه.....

نفوذ انحصاری یک گرایش خاص برود و تعادل ارکان شورا برهم‌خورد. همچنین با تاکید برضرورت همکاری و تفاهم لازم است که تصمیم‌های مهم هیئت اجرائی به اتفاق آراء گرفته شود تا امکان تحمیل اراده از هر جهت منتفی گردد

"شورای نویسندگان و هنرمندان ایران"، برای تمشیت کارهای جاری، عرضه داشت آثار و مبادلات فرهنگی وهنری ونیز معرفی وتوصیهٔ پذیرش عضویت کسانی که دررشته‌های مختلف ادب وهنر فعالیت دارند، کمیته‌ای مرکب از نمایندگان هریک ازرشته‌های نامبرده خواهد داشت که با نظر مشورتی با هیئت اجرائی منتخب شورا همکاری خواهد نمود.

انتشار متن کنونی به منزلهٔ اعلام موجودیت رسمی وآغاز فعالیت "شورای نویسندگان وهنرمندان ایران" می‌باشد و اصول وضوابط کلی آن را، در انطباق با آنچه در بالا آمده است، مشخص میدارد. — تهران ۱۶ اسفندماه ۱۳۵۸

مسایل و مشکلات کشورهای دارای سمت‌گیری سوسیالیستی

(بخش سوم)

بغرنج‌ترین مشکل کشورهای دارای سمت‌گیری سوسیالیستی **مسئلهٔ توسعه** یعنی از میان برداشتن عقب‌ماندگی اقتصادی و اجتماعی این کشورها و رسیدن به سطح توسعهٔ کشورهای پیشرفته است.

تجربهٔ کشورهای دارای سمت‌گیری سوسیالیستی نشان میدهد که تکامل نیروهای تولیدی نه تنها به وسیلهٔ ایجاد بخش دولتی، که همچنین، تحت شرایط معینی، با استفاده از توان بورژوازی ملی کوچک و متوسط و سرمایهٔ خارجی تسریع می‌شود. بخش خصوصی به مثابهٔ ذخیره‌ای برای افزایش محصول و کم‌کردن بیکاری میتواند مورد استفاده قرار گیرد. برای مثال، در مصر در اوائل ۱۹۷۰ حدود ۱۵۰ هزار موسسهٔ کوچک فعالیت میکرد (هریک کمتر از ۹ کارگر داشتند) که یک چهارم کل تولیدات صنعتی را تولید می‌کردند و برای حدود نیم میلیون نفر شغل فراهم کرده بودند. این موسسات اکثر نیازمندیهای مردم از قبیل مواد غذائی، کفش، لباس، خدمات و غیره را تهیه می‌کردند..

دولت‌های ملی ـ دمکراتیک تجاربی نیز در زمینهٔ کانالیزه کردن فعالیتهای بورژوازی محلی و خارجی در آن مجاری که مورد نیاز دولت است، و برقراری کنترل بر فعالیت آنها، اندوخته‌اند. به چند مثال اکتفا می‌کنیم. در گینه در اواخر دههٔ ۱۹۶۰ دولت تنها به گینه‌ای‌ها اجازهٔ فعالیت در تجارت خصوصی داده و بخش قابل ملاحظه‌ای از کارفرمایان خارجی را دعوت کرد که پول خود را در صنعت سرمایه‌گذاری کنند. در الجزایر دولت در همان دوره تضمین‌های معینی به کارفرمایان کوچک و متوسط داد، و پس از این بود که این اقشار به سرمایه‌گذاری جلب شدند. در آن قلمروهای اقتصادی که توسعهٔ آنها ضروری بود، کارفرمایان خصوصی یا از مالیات معاف شدند یا نرخ مالیات پائین آمد. در کشورهای دارای سمت‌گیری سوسیالیستی در حالیکه توسعهٔ سرمایهٔ خصوصی تشویق می‌شود، اقداماتی جهت کنترل آن نیز صورت میگیرد. در کشورهائی که راه رشد غیرسرمایه‌داری دارند، شاخه‌هائی از اقتصاد وجود دارد که در آن فعالیت بخش خصوصی ممنوع است. در این کشورها قوانینی نیز به نفع زحمتکشان تصویب می‌شود، از جمله قانون کار مترقیانه، که لازم الاجرا است.

از ابتکار خصوصی برای ترقی جامعه نه تنها در دولت‌های ملی ـ دمکراتیک، بلکه در دولت‌های سوسیالیستی نیز استفاده می‌شود. حزب کارگر ویتنام، با توجه به ضعف سیاسی بورژوازی و موضع خنثای این طبقه در مبارزهٔ رهائی‌بخش ملی، دست به تجدید سازمان وسیع موسسات خصوصی زد و موسسات مختلطی که در مالکیت مشترک دولت و بورژوازی بود بوجود آورد. سرمایهٔ محلی و خارجی در دوره‌های معینی در اتحاد شوروی، جمهوری دمکراتیک آلمان، لهستان، و چند کشور دیگر سوسیالیستی مورد استفاده قرار گرفت.

اما، پراتیک نشان میدهد که استفاده از ابتکار خصوصی هیچ راه‌حل رادیکالی برای حل مسئلهٔ عقب‌ماندگی بدست نمی‌دهد. بلکه تنها به تجهیز منابع اضافی برای تکامل نیروهای مولد و کشاندن نواحی عقب‌مانده‌تر این کشورها به گردش کالائی کمک می‌کند. این نیز، البته، مسئله مهمی است. در گینه، جمهوری خلق کنگو، سومالی، تانزانیا و چند کشور دیگر هنوز نواحی وجود دارند که دارای اقتصاد معیشتی می‌باشند: یعنی تولید در این نواحی خودکفا است.

در سالهای اخیر وجه مشخصهٔ مشی اقتصادی کشورهای دارای سمتگیری سوسیالیستی ارزیابی واقع‌بینانه‌تر از امکانات خودشان می‌باشد. اصلاحات مهمی در رابطه میان هدفهای بلاواسطه و نهائی پیشرفت اقتصادی، در برنامه‌ها، بوجود آمده است. رهبران چند دولت ملی ـ دمکراتیک، بویژه در الجزایر و گینه، این واقعیت را پذیرفته‌اند که کوشش عظیم و زمان زیادی برای ایجاد یک صنعت نوین لازم است. روشن است که هرچه همکاری نزدیکتری میان خود کشورهای دارای سمت‌گیری سوسیالیستی و میان آنها و دولتهای سوسیالیستی وجود داشته باشد، از لحاظ اقتصادی به نفع آنهاست.

تحلیل توسعهٔ کشورهای دارای سمتگیری سوسیالیستی در دهه‌های اخیر صحت نتیجه‌گیریهای انستیتو مسائل آفریقا وابسته به آکادمی علوم اتحاد شوروی را تایید می‌کند: اگر چه در شرایط امروز کشورهای نو استقلال می‌توانند در نتیجهٔ پیروزی نیروهای ملی ترقیخواه و تجهیز منابع داخلی خود در مسیر سمت‌گیری سوسیالیستی تکامل یابند، اما این روند نمیتواند موفقیت آمیز باشد و به هدف نهائی ـ پیروزی سوسیالیسم ـ برسد مگر از طریق افزایش همکاری با دولتهای سوسیالیستی و خروج تدریجی از اقتصاد سرمایه‌داری جهانی.

مطالعه و تعمیم تجارب بدست آمده از کشورهای دارای سمت‌گیری سوسیالیستی نشان میدهد که دههٔ ۱۹۷۰ امکانات واقعی برای بهبود قابل توجه در شرایط زندگی مردم این کشورها، قوام یافتن رژیم انقلابی ـ دمکراتیک، و بنا نهادن شالودهٔ محکمی برای اقتصاد سوسیالیستی آینده، فراهم آورده. این امر ناشی از عوامل ذیل است: ۱) رهبری کارای سیاسی بوسیله یک حزب مترقی یا یک جبههٔ متحد ملی، ۲) در هم شکستن تدریجی ماشین دولتی کهنه و بوجود آوردن دستگاه دولتی جدید، دمکراتیزاسیون ریشه‌ای تمام قلمروهای زندگی اجتماعی؛ ۳) تجدید سازمان ارتش به یک پشتیبان قابل اطمینان رژیم ملی ـ دموکراتیک؛ ۴) تعقیب خط مشی اقتصادی واقع گرایانه مبنی بر اولویت رشد بخش دولتی و استفاده از سرمایه محلی و خارجی زیر نظارت دولت ضد سرمایه داری، ۵) دنبال کردن یک مشی انعطاف پذیر در رابطه با ملیت‌ها، بر اساس اصول انترناسیونالیسم، برابری و حق تعیین سرنوشت برای خلق‌ها و ملل، ۶) تکامل و تحکیم همکاری سیاسی، اقتصادی و غیره، با دولت‌های سوسیالیستی.

بقیه:

نقش قشرهای متوسط در...

منافع متضاد

در این جا یک سوال مطرح می شود: آیا سرمایهٔ انحصارگر نسبت به وجود قشر های متوسط خود را ذینفع می داند، رفتار این قشرها در برابر سرمایه انحصارگر چگونه است؟ البته نمی توان یک جواب کلی و درست برای همهٔ قشر های متوسط و گروههای اجتماعی ارائه داد.

خرده‌بورژوازی مانند همهٔ قشرهای متوسط جامعهٔ سرمایه داری استثمار می شود و خود بدان وقوف دارد. موسسات کوچک که قطعات مجزا را برای انحصارات می سازند، به یک کارگر "جزء" بدل می شوند و نمی توانند محصول تولید شده را در خارج از انحصار مفروض بفروشند. مالکان این موسسات غالبا" می‌کوشند این وابستگی همه جانبه را تقلیل دهند. بین این موسسات و انحصارات در زمینهٔ قیمت‌ها، اعتبارات و غیره تضادهای حادی پدیدار می شود. به‌عبارت دیگر، منافع واقعی خرده بورژوازی با منافع سرمایهٔ بزرگ در تضاد است. از این رو تنها سیاستی که برای وی دارای دورنماست شرکت در اتحاد ضد انحصاری است.

تولید کنندگان کوچک همواره به دلیل عوامل متعدد جدی دست و پایشان بسته است. برخی از آنها را در زیر نقل می کنیم:

۱ ـ در شرایط تکنیک ماشین ها هیچ تولید کننده کوچک نمی تواند شبکه خاصی برای تجارتی کردن تولید خود به وجود آورد. تکنیک جدید تولید کنندگان کوچک را شدیدا" به انحصارات بزرگ و ماوراء بازار ها وابسته می سازد و از این روابط شرایطی برای موجودیت کارفرمایان کوچک در صنعت بوجود می آورد.

۲ ـ انحصار امکانات بی نهایت وسیعی برای مقابله با نوسانات اوضاع و احوال، بحران های دوره‌ای و غیره در اختیار دارد و ثبات نسبی برای سفارشات تامین می کند، والا موسسه کوچک محکوم به نابودی است.

۳ ـ انحصار به کارفرمای کوچک در به دست آوردن تجهیزات مدرن و تکنولوژی جدید کمک می کند وموجب فزونی قدرت رقابت موسسه کوچک می شود.

۴ـ تولید کنندهٔ کوچک در محیط خود متمایز است، اما در جریان کارکردن برای انحصار تنها یک شریک خیالی برای کارفرمای بزرگ است. اعتباری که او از این راه بدست می آورد غالبا" فایده زیادی برای او در کسب اعتبارات و انتخاب شغل در سازمان های مختلف وغیره دارد.

۵ـ بخش بزرگی از کارفرمایان ایالات متحدهٔ آمریکا و آلمان فدرال پس اندازهای خود را برای "روز مبادا" به صورت خرید سهام از انحصارات نزد آنها نگاه میدارند. ترس از دست دادن این پس اندازها خرده بورژوازی را به سیستم سرمایه داری ـ انحصارگر وابسته می سازد.

بجز دلایل فوق و دلایل دیگر که برای گروههای مختلف تولید کنندگان کوچک جنبهٔ بسیار مشخص دارد ـ این تولید کنندگان برای تکیه کردن به قدرت سرمایه، مخصوصا" هنگام ناپایداری فزایندهٔ اجتماعی با انحصارات متحد می شوند.

دورنما های اتحاد با پرولتاریا

درخواست های دموکراتیک ـ دموکراتیزه کردن زندگی سیاسی، محو رژیم های دیکتاتوری، جلوگیری از جنگ، متوقف ساختن مسابقهٔ تسلیحاتی و نظامی کردن اقتصاد، برقراری صلح پایدار، پایه های اتحاد پرولتاریا و قشرهای متوسط اند. این درخواست ها برای اقدامات مشترک و اتحاد در مبارزه برای هدف‌های یگانه اهمیت کتمان ناپذیری دارند.

ظاهرا"، قشر متوسط عصر ما تنها زمانی میتواند اتحاد استوار با طبقهٔ کارگر رزمنده را بپذیرد که این اتحاد دورنمایی دراز مدت داشته باشد و شالودهٔ آن فراتر از مرحله دموکراتیک باشد. بدون اعتماد متقابل در این مساله اساسی، گروههای تازه و قدیمی قشرهای متوسط ـ بدلیل ماهیت طبقاتی و منافع‌شان در مرحلهٔ اصلاحات دمکراتیک، همراهان موقتی پرولتاریا خواهند بود و در جریان گذار به اصلاحات اجتماعی که آن را به مثابهٔ خطری نسبت به منافع خود تلقی میکنند، به دشمنان مصمم طبقه کارگر بدل خواهند شد.

تمرکز توده های عظیمی از قشرهای متوسط شهرها تحرک اطلاعات و اخبار، این واقعیت که قشرهای متوسط اکنون دارای مراکز ایدئولوژیک و سازمانی خاص خود هستند، و نیز اقدامات شدید سرمایه انحصارگر در زمینه استفاده از این بخش تولید بنفع خویش مساله اتحاد محکم ضد انحصاری را در جنبش انقلابی مطرح می‌سازد و موجب تسریع این روند میگردد. شعار دموکراتیک مبارزه برضد انحصارات دیگر خرده بورژوازی امروز را کاملا" راضی نمی سازد، زیرا اولا" باز تولید، کارکرد و حفظ پس اندازهای وی وابسته به سرمایه انحصارگر است. ثانیا" تنها یک جنبهٔ منفی مبارزه ـ از پایه قطع کردن انحصارات پس از رسیدن به این هدف، بی آنکه اقدام مثبتی صورت بگیرد، برای وی مناسب نیست.

اما آنچه درباره‌ٔ منافع پرولتاریا میتوان گفت این است که این طبقه نمیتواند خود را محدود به اقداماتی سازد که هدف نهایی آن بهبود وضع خرده بورژوازی بر اساس سرمایه‌داری است. تجربهٔ تاریخی تاءیید میکند که اتحاد جدی و محکم بین پرولتاریای متشکل در حزب سیاسی اش و قشرهای متوسط یگانه وسیلهٔ تاءمین فعالیت اقتصادی و شرایط زندگی برای کارفرمایان کوچک است. تنها این راه آنها را از انحصارات مستقل می سازد و برای آنها به عنوان بخشی از زحمتکشان دورنمای مطمئن کار بوجود می آورد. "ایالت‌های سرخ" ایتالیا و مناطق متعدد در فرانسه نمونه زنده‌ای از این نوع فعالیت‌های موثر در همکاری با کمونیست ها ست.

تجربه گردآمده، توسعه و تحلیل عمیق آن ما را با اطمینان هرچه بیشتر به اتحاد محکم طبقه کارگر و قشرهای بینابینی فرا میخواند، اتحادی که میتواند در همهٔ مراحل برقراری دموکراسی واقعی خلق از بوته آزمون ها سرافراز بیرون آید.

راز توده‌ای بودن تئاتر کاتاکالی

نوشته: سویاتوسلاو پوتاپنکو

ترجمه: م. فرنوش

خروش طبلها در حضور خورشید، نشانهٔ شروع برنامه است هنگامیکه تیرگی غروب غلیظ ترمیشود وشب فرو می‌افتد، تماشاگران درجلو صحنه گرد می‌آیند وروی حصیر ویا اصولاً بر خاک می‌نشینند.

کارکنان به صحنه می‌آیند وپرده‌ای به رنگ روشن در دست می‌گیرند. ریتم موسیقی تندتر می‌شود وخواننده‌ای داستان "راوانا" این قدرتمندترین فرمانروای تمامی ارواح پلید را می‌آغازد. تاجی درخشان به شکل یک بتکده بربالای پرده ظاهر می‌گردد. سپس دستی با پنجه‌های براق پرده را چنگ می‌زند وآنرا با تمام نیرو پائین می‌افکند. "راوانا" با شکوه خیره کننده در مقابل تماشاگر ظاهر می‌شود، غرش ترسناکی سر می‌دهد. او خشمگین است زیرا می‌خواهند وادارش کنند تا همسر رقیبش "راما" را که برای خود ربوده است باز پس دهد، او هرگز اجازه نخواهد داد کسی نقشهٔ خائنانه‌اش را خنثی سازد.

بازیگری که نقش "راوانا" را ایفا می‌کند لباس خیره‌کننده‌ای به تن دارد برسر او تاجی است که یکمتر ارتفاع دارد. پیراهنی به رنگ قرمز تند پوشیده است ودامن گشاد شلیته‌ای بتن دارد مهره‌هائی بشکل گل به گردن وکمربندی از طلا برگردن دارد وبه ساق پاهایش ساق بندهائی با زنگوله‌های کوچک بسته است. آرایش او حقیقتاً" خیره کننده است. چهره‌اش از رنگهای سیاه وسرخ پوشیده شده وخطوط پهن سپیدی روی گونه‌ها وچانه‌اش دیده می‌شوند. به بینی و پیشانی‌اش گلوله‌های سپیدی آویخته است واین گلوله‌ها ورنگ سرخ چهره شخصیت شیطانی او را مجسم می‌سازند؛ زیرا شخصیت های خوب ومهربان (خدایان، شاهان وجنگاوران) با رنگ سبز نشان داده می‌شوند.

زرورق‌های رنگین وآئینه‌های روی تاج در نور چراغهای دودآلود نفتی می‌درخشند. چشمان سفید بازیگر از تهدیدی کین خواهانه شعله می‌کشد ومهره‌ها ودستبندها برق می‌زنند. این درخشش رعب آور ولباس های غریب همراه با رایحهٔ سنگین صمغ وفریادهای وحشتناک بازیگر، تماشاچی را در بیم وهراس فرو می‌برد. شاه اهریمنان دچار خشمی جنون آلود است وهرکس را که بخواهد از در مخالفت درآید، نابود می‌سازد.

در این تئاتر سمبلیسم رنگها ویژگی لباسها، رنگ آمیزی آرایش ومیمیک نقش تعیین کننده دارد. بازیگر این نوع تئاتر طی هشت تا ده سال فن رقص، زبان حرکات پانتومیم، ریتم، موسیقی وآثار ادبی کلاسیک را به سانسکریت می‌آموزد. تماشاگران که از توده‌های بیسواد ونوجوانان اند با این سمبلهای پیچیده کاملاً" آشنائی دارند؛ زیرا از کودکی این گونه نمایشها را که گاه چندشب متوالی به طول می‌انجامد، تماشا کرده اند وبدینسان با زبان این نمایشها خو می‌گیرند. همه با شور واشتیاق رویدادهای قصه را دنبال می‌کنند. قهرمانان نمایشنامه که از شیاطین، خدایان، افراد ساده، میمونها، خرسها، وفیل هائی با قدرت جادوئی تشکیل می‌شوند (ودر مجموعهٔ کنونی گروه "کرالاکالاماندالام" بالغ بر دویست نفرند) همه برای تماشاگران از راه منظومه‌های بزرگ "راما یانا" و "مهابهاراتا" وقصه‌های قدیمی چون "پورانا" شناخته شده اند.

اگر امروزه تماشاگران در هندوستان یا سایر نقاط جهان می‌توانند اینگونه نمایشها را ببینند به خاطر تلاشهای یکی از بزرگترین شیفتگان فرهنگ ملی هند است که تئاتر سنتی منطقه "کرالا" یعنی نمایش "کاتاکالی" (به معنی اجرای یک روایت) را از نو زنده کرده است. نام او "ماهاکاوی والاتول نارایانا منون" است.

یکی از اشعار والاتول که در اوج جنبش رهائی بخش ملی سروده شده است دربارهٔ پرچم آزادی است. چند سطر از این شعر چنین است:

"بگذار هر روز که می‌گذرد پرچم بها را تا دلپذیرتر به اهتزاز درآید،
بگذار این گل آزادی برساقه‌های حقیقت بلندتر بروید، برای ما بروید که به وظایف خود آگاهیم"

تمامی فعالیتهای والاتول بعلاوهٔ کاری که برای احیای تئاتر کاتاکالی انجام داده است، از حس وظیفه شناسی او ناشی شده اند. هنگامی که در سال ۱۹۳۰ والاتول برای تحقق رؤیای دیرینه‌اش تلاش خود را آغاز کرد تنها دو یا سه خانواده "گوروس" (معلمینی که کارشان تربیت بازیگر برای تئاتر کاتاکالی است) در تمام منطقهٔ "کرالا" باقی مانده بودند. ادامهٔ این تلاش مسلماً" نیاز به پول داشت، اما بیش از هر چیز نیازمند کسانی بود که مایل باشند روح تازه‌ای در این تئاتر بدمند وتئاتر پرارزشی را که در طول قرنها شکل گرفته بود ومیرفت تا محو شود حفظ کنند. تلاش برای احیای تئاتر مدتها پیش از استقلال هندوستان آغاز شده بود ودر واقع این تلاش خودبخشی از مبارزات روشنفکران هندوستان برای احیای فرهنگ ملی بود. والاتول به خاطر تأمین بودجه برای ساختن مرکز آموزش تئاتر در دهکدهٔ "چروتوروتی" یک لاتار ترتیب داد. او تا آخر عمر گرداننده والهام بخش این مرکز بود. پس از آنکه هندوستان استقلال خود را بدست آورد "آکادمی موسیقی ورقص" به این مرکز کمک فراوان نمود. این آکادمی بوسیلهٔ کسانی توسعه پیدا کرد که آرزوی تسریع موفقیت این جنبهٔ منحصر به فرد فرهنگ هند را داشته اند. جواهر لعل نهرو کمکهای قابل توجهی به این آکادمی نمود آموزش در مرکز تئاتر بزودی ثمرات خود را به بار آورد. در حدود ده سال پس از تاسیس این مرکز بازیگران بلندپایه‌ای از آن فارغ التحصیل شدند وهنر هند را در فراسوی مرزهای کرالا تعالی بخشیدند.

کاتاکالی این تئاتر مردمی هند باستان که به شکل رقص ومیمیک ارائه می‌شود هنوز در بسیاری از جنبه‌های زندگی فعلی مردم جنوب هندوستان ریشه دارد. اجراها شامل یک رشته مراسم آئینی است که کیش "خدایان مادر" را بصورتی دراماتیک عرضه می‌کند ونیز شامل مراسم باستانی تری مانند بیرون راندن ارواح شیطانی می‌باشد روشن است که نمایشهای مدرن کاتاکالی دارای فضائی آئینی هستند اما با این حال این نمایشها ماهیتاً" دارای جنبه‌های دنیوی می‌باشند.

هرکجا که گروه برنامه اجرا می‌کند، در هندوستان مسکو، لندن، مونترآل، این فضای آئینی نه تنها اجرا را در برمی‌گیرد، بلکه بر ساعاتی که بازیگران مشغول آماده شدن هستند نیز حاکم است. (بازیگران ساعت ها وقت صرف گریم ولباس پوشیدن می‌کنند ودر تمام این مدت سکوت مطلق بر اطاق رخت کن حاکم است، حرف زدن بازیگران درخلال مدت آنتراکت ممنوع است). بنظر می‌رسد که تمامی اعضای گروه وهمراهانشان از مسئولیت سنگینی که بر عهدهٔ آنهاست بیمناکند. این مسئولیت برپایهٔ دوباره زنده کردن تصاویری است که در نظر هندی ها حائز اهمیت بسیارند ودارای کیفیات ویژه‌ای می‌باشند. اگرچه زمینهٔ اصلی این نمایشها وابستگی بی چون وچرائی با اساطیر هند دارد، اما این بدان معنا نیست که رازگرائی یا تزکیهٔ مذهبی در کاتاکالی نقشی داشته باشد. در این تئاتر همانند تئاتر کلاسیک ژاپن "الزاما" باید فضای سنتی بوجود آید تا بازیگران بتوانند قبل از مواجهه با تماشاگر نظم درونی، تمرکز وآرامش خود را حفظ کنند. حفظ این فضا، همانقدر برای نمایش لازم است که وسایل وتجهیزات بیرونی مانند گریم، لباس وتمام تصاویر قراردادی (یادآوری این نکته ضروری است که تئاتر کاتاکالی وتئاتر کلاسیک ژاپن وجوه مشترک فراوان دارند: سمبلیسم رنگها، گفتگوهای قراردادی، اجرای نقش زنان توسط بازیگران مرد وبسیاری عوامل دیگر).

نسل تازهٔ تماشاگر تئاتر در هندوستان که آگاهی بیشتری از زندگی سیاسی واجتماعی کشور خود دارد ودر این امور نقش فعالتری نسبت به پدرانش ایفا می‌کند، از دیدگاه تازه‌ای به بنیانهای سنتی فرهنگ هندوستان می‌نگرد. این نکته بارها در موقعیت های گوناگون ذکر شده است که

بقیه در صفحهٔ ۸

بقیه: آناتومی اجتماعی تندرستی

دوره میزان مرگ و میر ۵/۱ بار ودر فرانسه ۱/۹ بار تقلیل یافت. مرگ ومیر کودکان در اتحاد شوروی بسرعت پائین آمده است. طول عمر در اتحاد شوروی خیلی سریع تر از کشورهای صنعتی سرمایه داری افزایش می یابد.

تندرستی درآینه جامعه شناسي

برتری درآهنگ ها یگانه ملاک برای ارزیابی وضع تندرستی مردم درکشورهای دارای نظام های مختلف اجتماعی نیست. مقایسه انتشار بیماری ها، مخصوصا بیماری های تابع محیط اجتماعی وشرایط زندگی بسیار اهمیت دارد. مثلاً درکشورهای سرمایه داری صنعتی بیماری های روانی رواج زیادی دارند. طبق برآورد به‌پتراکف پژوهشگر شوروی طی ۱۹۷۵–۱۹۶۵ درکشورهای سرمایه داری از هر ۱۰۰۰ نفر ۱۲۷/۶ نفر به بیماری روانی دچار شدند. این رقم برای کشورهای سوسیالیستی اروپا ۴۱/۳ یعنی سه بار کمتر بود. این واقعیت نشانه ای از تاثیر نامساعد شرایط اجتماعی چون روابط تولید سرمایه داری، استثمار فزاینده، بیکاری، نا امیدی به آینده وغیره است.

تندرستی مردم مقوله ای اجتماعی است. از این رو باید آن را براساس موقعیت طبقات وگروههای مختلف اجتماعی وحرفه ای مورد تحلیل قرار داد. این امر امکان می دهدکه "آناتومی" اجتماعی شاخص های تندرستی عمومی معلوم شود و از محدوده شاخص های متوسط بیرون آید.

طبق داده های دانشمندان آمریکائی درسالهای ۶۰ در ایالات متحده بیکاران ۱/۵ بار بیشتر از دیگران به بیماری های حاد دچار شدند. مبتلاشدن آنها به بیماری های مختلف مزمن دو بار بیشتر از خانواده‌هائی بودکه ۳۰۰۰ دلار ویا بیشتر درآمد سالیانه داشتند.

برخلاف جامعه سرمایه داری، در اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی گرایش ثابتی در جهت تجانس اجتماعی بهداشت دیده می شود. پژوهش های کارشناسان شوروی نشان می دهندکه دربهداشت گروههای مختلف اجتماعی که دارای مرزهای متفاوت اند، اختلاف محسوسی وجود ندارد. رشد مداوم سرمایه‌های اجتماعی مصرف که سریع تر از سطح مزدها است به تأمین استانداردهای زندگی کمک می کند وعامل اجتماعی اقتصادی مهمی دربهبود تندرستی اجتماعی است.

نزدیکی سطوح کمک پزشکی وشاخص های بهداشت سکنه شهروروستا، همترازی شاخص های بهداشت زحمتکشان فکری ویدی براساس واقعیت تغییر خصلت کار و شرایط آن وسطح فزاینده آموزش وفرهنگ ازمشخصه های بهداشت کشورهای سوسیالیستی است.

البته این بدان معنا نیست که همه مسائل ویژه بهداشت مردم دراین کشورها حل شده اند، اما تجربه شوروی نشان می دهدکه جامعه مبتنی براصول سوسیالیستی که هدف آن رشد هماهنگ انسان است، می تواند وظیفه مهم اجتماعی حفظ بهداشت مردم را بنحو احسن به انجام رساند.

مقایسه ها

– اعتبارات دولت شوروی برای نیازهای بهداشت عمومی در مقایسه با ۱۹۴۰ تقریبا ۱۵ بار افزایش یافته است ودرحال حاضر بیش از ۱۳ میلیارد روبل در سال است.

– پزشکان شوروی قریب ثلث همه پزشکان جهان را تشکیل می‌دهند. در این کشور دربرابر هر ۱۰ هزار نفر ۳۵/۲ پزشک وجود دارد. این رقم در ایالات متحده ۲۳/۹ در فرانسه ۱۷/۵ ودر بریتانیای کبیر ۱۶/۴ است.

– در اتحاد شوروی دربرابر هر ۱۰ هزار نفر ۱۲۲ تختخواب دربیمارستان وجود دارد. این شاخص درجمهوری فدرال آلمان ۱۱۱ نفر درانگلستان ۹۱/۸ نفر و در فرانسه ۷۲/۲ نفر است.

– در اتحاد شوروی بیش از ۱۲۰۰۰ خانه استراحت، مطب های مجانی و کانون های درمانی وجود دارد بطور متوسط ۳۴ میلیون نفر هرسال دراین مکان ها استراحت کرده وتحت درمان قرار می گیرند.

– قریب ۱۱۰ میلیون شهروند شوروی سالیانه به منظور پیشگیری تحت آزمایشات دقیق قرار می گیرند و این امر امکان داده است که ۸۰ درصد بیماری ها در کلینیک ها درمان شوند.

– در اتحاد شوروی حمایت از مادران اصل مسلم قانون اساسی است. درکشور ۲۶ انستیتوی پژوهشی درزمینه مسائل مربوط به بیماری کودکان، مامائی وبیماری‌های زنانه فعالیت می کنند. ۲۳۰۰۰ مؤسسه تحقیقاتی برای بیماری های زنانه و پلی کلینیک برای کودکان وجود دارد.

– در اتحاد شوروی سرویس های نیرومند سرطان‌شناسی بوجود آمده است. ۱۲۰ انستیتوی پژوهشی و ۲۴۹ درمانگاه مجانی با بیش از ۳۰۰۰ شعبه دراین زمینه مشغول بکار است.

– یکی از سازمان های عظیم توده ای با بیش از ۱۰۰ میلیون عضو صلیب سرخ اتحاد شوروی است که سهم جدی در حفظ بهداشت مردم دارد. منابع این سازمان از لحاظ کمک پزشکی در اختیار بیماران مزمن، معلولین جنگ و کار قرار دارد.

بقیه
جمهوری دمکراتیک خلق یمن.....

واقعا تکان دهنده بود درآمد سرانه ناخالص ملی در روستا به دشواری به ۱۸ دینار می رسید.

آیا برای مجسم نمودن دشواری هائی که جمهوری جوان یمن دموکراتیک با آن روبروست احتیاج به ذکر آمار دیگری است؟

یمن دموکراتیک که درجنوب عربستان قرار دارد، در نوامبر ۱۹۶۷ بوجود آمد. از آن تاریخ ۱۲ سال می گذرد طی این مدت کوتاه کارهای زیادی درزمینه ریشه کن ساختن ایادی استعمار انجام گرفته است. ابتدا موءسسات بزرگ خصوصی وشرکت های خارجی ملی شد. شاخه های صنعتی کاملچون پارچه بافی وجوراب بافی که پیش از استقلال وجودنداشته بوجود آمد، درحال حاضر بخش دولتی قریب ۶۰ درصد تولیدصنعتی را دردست دارد.

در روستا ها نیز دگرگونی های ژرف ترقیخواهانه ای رویداده است. طبق قانون اصلاحات ارضی زمین های موردبهره برداری فئودال ها و زمینداران بزرگ به دهقانان واگذار گردید بدین سان شعار دوران مبارزه استقلال طلبانه: "زمین از آن کسی است که روی آن کار می کند،" پس ازپیروزی انقلاب یمن به مرحله اجرا درآمد.

تعاونی ها شکل اصلی بهره برداری های کشاورزی را تشکیل می‌دهند. این تعاونی ها اکنون نزدیک به ۴۰ هزار کانون دهقانی وتقریبا ۷۰ درصد زمین های عربی رادربرمی گیرند. باوجوداین، تعاونی های موسوم به "خدمات" یعنی تعاونی های ویژهٔ فروش محصولات، اعطای اعتبارات وتهیه موادمصرفی وغیره هنوز فرمانروائی دارند. البته حزب به توسعه تعاونی های نوع دوم (تعاونی های تولیدکشاورزی) گرایش دارد. این تعاونی ها مرزبین قطعات اعضای تعاونی ها و کارجمعی را ازبین می برد. این خطمشی سیاسی که برای همیاری تولیدکشاورزی برتری قائل است، طبق قانون اساسی جدید جمهوری دموکراتیک خلق یمن معمول ومتداول گردیده است.

واحدهای بهره برداری دولت به عنوان معرف بخش دولتی، ایستگاههای اجاره ماشین ها، تعمیرگاهها، موءسسات پژوهشی بیش ازپیش درکشاورزی اهمیت پیدا می کنند. بهمین منظور درحال حاضر بیش از ۴۰ واحد بهره برداری دولتی دریمن دموکراتیک وجود داردکه قریب ۱۰ درصد زمین ها را دراختیاردارند.

درمجموع بخش دولتی (واحدهای بهره برداری دولت وتعاونی ها) درکشاورزی بیش از ۸۰ درصد تمام تولیدکشاورزی را دردست دارد، درصورتی که در ۱۹۶۹ کمتر از ۱۰ درصد بود. دگرگونی های مترقی درساختار های اقتصادی نخستین ثمراتش را ببارآورده است. طی آخرین سالهای ۱۹۷۶ – ۱۹۷۳ تولیدناخالص ملی از ۷۵/۴ میلیون دینار به ۱۱۲/۴ میلیون دینار به ارزش مطلق افزایش یافته است درهمین مدت مخصوصا در صنعت تبدیل مواد پیشرفت حاصل شد وتولید آن به ۲/۵ بار افزایش یافت. انیس حسن دبیرکمیته مرکزی حزب سوسیالیست یمن بتازگی اعلام داشت که پیشرفت سریع اقتصادملی مرهون تغییرات بنیادی درمناسبات تولید است. این نتایج بدون توجه به سهم موءثر بخش دولتی مفهوم نیست.

کامیابی های حاصله درقلمرو کشاورزی انکارناپذیرند. آنها صحت خط مشی انتخاب شده اقتصادی را تاءئید نموده ونشان می دهندکه یمن دموکراتیک دوره مخصوصا بغرنجی را می گذراند.

گزینش راه سوسیالیستی ازجانب خلق یمن دموکراتیک موضوع حملات تند امپریالیست ها وارتجاع است. این نیروها می کوشندبا مخالفت شدیدبا راه رشد ترقیخواهانهٔ خلق یمن ومحاصره اقتصادی این کشور این جمهوری جوان را از پای درآورند. وقایع سالهای اخیر نشان داده است که مقاومت وتحریکات دشمنان خلق یمن تلاش عبثی است.

با اینهمه نبایدتصور کردکه رشدیمن دموکراتیک در دهه اخیر رشدی سر راست در اعتلای این کشور از قرون وسطی به قرن بیستم بوده است، زیرا دراین راه می بایست بر دشواری های متنوع غلبه کرد و اشتباهات رااصلاح نمود.

بنابرعلت های عینی دشواریهای فراوانی در این کشور وجود داشته است: ساختارهای عقب‌مانده اقتصادی که میراث دوران استعماری است، فقر منابع مالی برنامه های رشداقتصادی واجتماعی که درنخستین سالهای استقلال بشدت این کشوررا درمضیقه قرارداد. علاوه بر علت های مذکور علت های ذهنی‌نیز تاءثیر داشته است. چنانکه حزب اقداماتی راکه‌بنا بر تصمیمات "اراده گرایانه" درتنظیم مسائل اقتصادی بعمل آمده بودو باخط مشی حزب تضاددا شت، محکوم کرده است. این تصمیمات اراده گرایانه‌عبارتند از: ایجادتعاونی های نمونه عالی بانبودن شرایط متناسب، گرایش به سوسیالیستی کردن کامل تجارت خرده فروشی کالاها و غیره. برخی خطاها گرایشی قهقرائی داشت، مانند اقداماتی که درایالت ششم انجام گرفت وآن عبارت بوداز پس دادن وسائل تولید یکی از تعاونی های ماهیگیری به مالکان پیشین که به موجب قانون اصلاحات ارضی سلب مالکیت شده بودند. آخرین کنگره حزب سوسیالیستی یمن تصریح می کندکه مسئولیت عقب ماندگی کشاورزی بعهده عناصر فرصت‌طلب وچپ های افراطی حزب است. کنگره عدم توجه به رشد اقتصادی مناطق حاشیه ای رابشدت مورد انتقاد قرارداد.

عمل نشان دادکه تاءئید شکل های جدید بهره‌برداری اقتصادی همیشه بدون مانع جریان نمی یابد. دقیقا به این دلیل است که مسائل رشداقتصادی در همه جنبه های آن درکنگره حزب سوسیالیست یمن (اکتبر ۱۹۷۸) که "گزینش های مهم دومین برنامه پنجساله" را تصویب نمود، موردبررسی قرارگرفت. وظیفه ای که کنگره پیشنهادنمودعبارت ازایجاد شرایط لازم برای اجرای شاخص های برنامه وپیداکردن راههای علمی برای چیره شدن برمشکلات رشداقتصادی است. به نوشته **الثوره** ارگان مرکزی حزب سوسیالیست یمن: "مساءله اقتصادی مساءله اساسی مبارزه و راه رشد ما بوده وخواهد بود".

بسیار پرمعناست که جمهوری دموکراتیک خلق یمن براساس برنامه پنجساله جدیدبا توسعه برنامه‌ریزی درمجموع اقتصادوارد مرحله کیفی جدیدی خواهد شد. به موهبت دگرگونی هائی که موجب تغییر بنیادی ساختارهای اقتصادی ملی شده اند، شرایط لازم برای این دگرگونی فراهم می آید.

بخش دولتی که پایه برنامه ریزی موءثر را تشکیل می دهد، ازاین پس نه تنها درصنعت، امورمالی وتجارت خارجی بلکه درکشاورزی نیز دارای مواضع کلیدی خواهدبود. اجرای برنامه سه ساله (۱۹۷۴ – ۱۹۷۱) و نخستین برنامه پنجساله (۱۹۷۸ – ۱۹۷۴) برای پیشرفت اقتصادشالوده های محکمی بوجود آورده است کنگره حزب سوسیالیست یمن برنامه جدیدپنجساله را هستهٔ سیاست اقتصادی حزب اعلام داشته است.

وظیفه اصلی دومین برنامه‌پنجساله (۱۹۸۳ – ۱۹۷۱) عبارت از تاءمین رشدمقدم شاخه های تولید کالاهای مادی است. طبق این برنامه شاخه های مذکور باید در ۱۹۸۳ – ۷۱/۸ درصد محصول ملی رادرمقایسه با ۱۹۷۸ که بمیزان ۶۴/۵ درصد بود، تولیدنمایند. پیش بینی شده است که‌طی پنجسال سرمایه‌گذاریها به ۱۹۰ میلیون دینارخواهدرسید. این سرمایه‌گذاری‌ها دربرابر سرمایه‌گذاری های‌واقعی درفاصله ۱۹۷۱ و۱۹۷۸ است. براین‌اساس به‌صنعت ۷۸/۵میلیون دینار، به‌کشاورزی ۸۰ میلیون دینار وبه‌صنعت ماهیگیری (که‌صادرات عمده را تشکیل میدهد) ۳۳/۵میلیون دینار اختصاص خواهدیافت.

سرمایه گذاری های پیش بینی شده باید به افزایش هرچه بیشتر تولید بیانجامد. مثلا بررسی شده است که آهنگ رشد سالیانه ای برابر با ۱۷ درصدامکان خواهد دادکه حجم تولیدصنعتی در۱۹۸۳ به ۱۰۳ میلیون دینار درمقایسه با ۴۷ میلیون دینار سال ۱۹۷۸، برسد. طی برنامه پنجساله باید ۱۴ موءسسه‌صنعتی جدید که به تولید سیمان، آجر، نخ پنبه، روغن نباتی، کنسرو سبزیجات وماهی وغیره خواهندپرداخت تاءسیس شود. دراختلاف باگذشته که صنعت عمدتاً درعدن متمرکز بود، کوشش می شودکه تمام ایالات هایجمهوری از حیث صنعتی رشدنمایند، مثلا چنانچه دراستان دوم کارخانه آجرسازی تاءسیس‌نمایند، دراستان سوم کارخانه سیمان و در استان پنجم کارخانه تولیدگچ وکنسرو ماهی تاءسیس‌خواهند نمود.

رشد کشاورزی بطوراساسی باکاربرد اسلوب های ضربتی انجام خواهد گرفت. حجم تولیدناخالص کشاورزی به ۱۷/۸ میلیون دینار می رسدکه نسبت به ۱۹۷۸–۷۶ درصد بیشتر خواهد بود علاوه براین باید قریب ۶۰۰۰۰ فدان زمین (فدان = ۴۲٪ ha) مورد بهره‌برداری قرارگیرد. صید ماهی بایددو برابر شود و به ۳۰۰ هزارتن درسال برسد. مکانیزه کردن کشاورزی نیز اهمیت زیادی دارد پیش بینی می شودکه تقریبا ۸ تعمیرگاه ماشین ها درمناطق روستائی ایجادگردد.

روند برنامه ریزی اقتصادی دریمن دموکراتیک ازاین قرار است:

در برنامه سه ساله سرمایه گذاری های مهم به‌گسترش وسائل حمل ونقل وارتباطات اختصاص داشت. نخستین برنامه پنجساله به رشدکشاورزی اختصاص یافت. اما دومین برنامه پنجساله به رشد بغرنج اقتصادملی یمن دموکراتیک اختصاص دارد. دراین برنامه علاوه بر صنعت وکشاورزی مبالغ قابل ملاحظه ای دررشته‌ساختمان حمل ونقل و امور مربوط به کاوش های زمین شناسی سرمایه گذاری می شود.

حزب و دولت همه کوشش ها را در راه انجام وظائف برنامه پنجساله بسیج کرده اند کنگره حزب سوسیالیست یمن درعین توجه به نقش واحدهای پایه‌در مبارزه برای افزایش‌بهره وری کار به نقش برجسته رهبری حزب در همه قلمروهای زندگی اقتصادی تاءکید ورزیده است. کنگره همه اعضای حزب را موظف ساخته است که بطور دائم به مطالعه وبررسی‌مسائل اقتصادی بپردازند، در بالا بردن معلومات تئوریک خود غفلت نکنند و درعمل به موفقیت برنامه های رشداقتصادی کشور که بایددر مرکز توجه همه ارگان های حزب قرار گیرد، کمک نمایند.

دولت جمهوری دموکراتیک خلق یمن به‌موازات بسیج منابع داخلی برای اجرای شاخص های برنامه پنجساله استفاده وسیع از وام های خارجی راکه‌برای رشداقتصادی جمهوری ضرورت دارد، موردتوجه قرارمی‌دهد. منابع سرمایه گذاری های خارجی به شکل وام‌های دریافتی از کشورهای سوسیالیستی بایدقریب ۷۰درصد هزینه های پیش بینی شده برنامه پنجساله را تاءمین نماید.

روابط وسیع وچندجانبه اقتصادی که یمن دموکراتیک واتحادشوروی را بهم پیوندمی دهدبیش از پیش پایدار و متنوع می شود.

لازم به یادآوری است که برنامه های رشد جمهوری دموکراتیک خلق یمن که پیشرفت اقتصادی این جمهوری را تعیین می کنند، درعین حال نشانه بارز همیاری شوروی ویمن بشمار می روند. درپایان اجرای برنامه سه ساله (۱۹۶۹) نخستین موافقت نامه درباره همیاری اقتصادی وفنی بین اتحادشوروی ویمن دموکراتیک به امضا رسید. سال ۱۹۷۴ سال تصویب نخستین برنامه پنجساله یمن دموکراتیک وامضای موافقت‌نامه جدید همیاری دو کشور بود. در۱۹۷۸ یمن دموکراتیک دومین برنامه پنجساله خودراتدوین‌نمود و موافقت نامه جدید همیاری بین اتحادشوروی ویمن دموکراتیک در مسکو به امضارسید.

تقریبا ۲۴ واحد صنعتی به کمک فنی اتحاد شوروی دریمن ساخته شد. تاءسیس سدهای آبی، تعمیرگاههای ماشین کشاورزی وحفر چاههای متعدد برای آبیاری از ثمرات همکاری یمن دموکراتیک با اتحاد‌شوروی است.

این دوکشور در زمینه صیدماهی نیز بایکدیگر همکاری می کنند. یمن دموکراتیک ازتجارب موءسسات ماهیگیری شوروی که درجهان نمونه است سودمی‌جوید. ازمیان طرح های بزرگی که به کمک اتحادشوروی در یمن به اجرا در می آیدمي توان از مرکز برق حرارتی عدن، کارخانه کنسرو ماهی **موکلا** وبرنامه‌های آبیاری وکاوش های زمین شناسی نام برد. اتحادشوروی همواره درجهت رشدشاخه های کلیدی اقتصادملی یمن دموکراتیک که به رفاه هرچه بیشتر مردم این کشور کمک می کند، تلاش می ورزد.

هفته نامهٔ
اتحاد مردم
ارگان اتحاد دموکراتیک مردم ایران
صاحب امتیاز و مدیرمسئول: محمود اعتمادزاده «به‌آذین»
تهران، خیابان سزاوار شماره ۱۸۹
تلفن ۶۴۴۳۸۴

بقیه:

سیاست «رفع بحران»...

دسیسه‌های ضدمردمی و کارشکنی‌های اقتصادی، سیاسی، و اجتماعی وضعی بوجود آوردند که بحران‌های گوناگون خودساخته را به حساب سیاست مبارزه با امپریالیسم آمریکا واریز نمایند.

این سیاست اکنون به یاری محافل میانه‌رو و تندروها که در تقسیم مواضع قدرت بین خود بشدت به رقابت برخاسته‌اند، با رنگ و روغن و مضمون دیگری دنبال میشود. اینان با چشم‌فروبستن عمدی به فلسفهٔ تسخیر لانهٔ جاسوسی آمریکا که هدف آن محاکمهٔ جهانی این امپریالیسم خونخوار و برملا ساختن توطئه‌های وی در سطح جهانی و بویژه در میهن ما و منطقهٔ خاورمیانه و بازپس گرفتن ثروت‌های غارت شدهٔ ملت ایران از شاه خائن و تحویل این جنایتکار فراری به ایران است، سیاست "رفع بحران" بین ایران و آمریکا را پیش می‌کشند. این سیاست در عمل با سیاست "رفع سوء تفاهم" کارتر شباهت تام دارد که میگوید: "این سوء تفاهم" می‌تواند خیلی زود مرتفع گردد و باینجهت "مسائل کهنه و گذشته" نباید به میان کشیده شود.

جانبداران سیاست "رفع بحران" منشاء بحران را در آمریکا و در سیاست استیلاگرانهٔ امپریالیسم خونخوار آمریکا در ایران جستجو نمی‌کنند. از این رو، به زعم آنها عمل لغو! دانشجویان مسلمان پیرو خط امام این "بحران" را آفریده و لذا اگر جاسوسان به تدبیر آقایان آزاد شوند و آمریکا هم "تعهد" بسپارد که دیگر در امور ایران دخالت نکند، "بحران" از میان برمی‌خیزد و محملی برای پیش کشیدن "مسائل کهنه و گذشته" باقی نمی‌ماند.

درحقیقت تعقیب چنین سیاستی از جانب محافل مذکور به آمریکا جرائت داد پس از ناکامی در کاربرد راههای دیگر، به یاری کورت والدهایم دبیرکل سازمان ملل متحد سناریوی کمیسیون بین‌المللی تحقیق را برای پیشبرد هدفهای خود به اجرا درآورد. سخنگویان دولت آمریکا با سخنان بی‌پردهٔ خود هیچ شک و شبهه‌ای دربارهٔ کمیسیون تحقیق و هدفهای از پیش تعیین شدهٔ آن باقی نمی‌گذارند. مثلاً "هودینگ کارتر" سخنگوی کاخ سفید به صراحت می‌گوید: "ماموریت کمیسیون بین‌المللی تحقیق در مورد جنایات رژیم شاه مخلوع آزادساختن فوری پنجاه گروگان آمریکائی در تهران است" (انقلاب اسلامی ۱۱ اسفند).

هارولد ساندرز معاون وزارت خارجهٔ آمریکا در مسائل خاورمیانه اعلام نمود که "اگر ماموریت کمیسیون بین‌المللی تحقیق سازمان ملل برای آزاد کردن پنجاه گروگان آمریکائی به نتیجه نرسد، ایالات متحده ممکن است بار دیگر تحریم اقتصادی ایران را مورد بررسی قرار دهد" (اطلاعات ۱۶ اسفند) این اظهارات به روشنی نشان میدهند که کار کمیسیون بین‌المللی تحقیق محدود به آزادی "گروگان"های آمریکائی براساس سیاست "رفع بحران" است نه بررسی جنایات رژیم شاه خائن در ایران.

سیاست "رفع بحران" نه تنها امپریالیسم را به شناسائی حقوق ملت ایران ملزم نمیسازد بلکه جبههٔ مبارزهٔ قاطع با امپریالیسم را در داخل و خارج تضعیف می‌کند. این سیاست بی‌دورنما و بدفرجام است.

تنها با قاطعیت در مبارزهٔ ضدامپریالیستی در سیاست داخلی و خارجی و ریشه‌کن ساختن بنیادهای امپریالیسم در کشور می‌توان امپریالیسم را به شناسائی حقوق مردم ایران ملزم و متعهد نمود و عدم مداخلهٔ وی را در امور کشور ما بطور جدی تضمین کرد. اقدام انقلابی دانشجویان مسلمان پیرو خط امام و پشتیبانی توده‌های میلیونی مردم زحمتکش ایران از این اقدام مانند دهها نمونهٔ آن در جهان این واقعیت را به ثبوت رسانده است.

بقیه: راز توده‌ای بودن...

تماشاگر تئاتر هند کشمکش سنتی را که در "رامایانا" میان نور یا نیکی (راما) و تاریکی و پلیدی (راوانا) وجود دارد در ارتباط با شرایط واقعی موجود در بخش مشخصی از هندوستان و یا بطور کلی در منطقهٔ جنوب شرقی آسیا درک می‌کند.

تئاتر کاتاکالی جنبهٔ آموزشی قوی دارد: تماشاگر اطمینان حاصل میکند که پلیدان سزای خود را میبینند نیکی جای بدی را میگیرد و سرانجام عدالت برقرار میگردد. اهمیت اجتماعی این تئاتر به خاطر محتوای انساندوستانه و صحه گذاردن بر ارزش‌های والای اخلاقی است و این است راز محبوبیت زوال ناپذیر کاتاکالی.

ریشه‌های جنجال تبلیغاتی علیه افغانستان

محمدعلی مهمید

وقایعی که در سالهای اخیر درون پاکستان و در خاورمیانه، از لحاظ اوضاع داخلی کشوری که دولت نظامی ضیاءالحق بر آن حکومت می‌کند و بر اثر مقاومت و پیکار فزایندهٔ خلقهای این منطقه در برابر محافل امپریالیستی آمریکا و اروپا استمراراً بوقوع می‌پیوندد، باید در ارزیابی و بررسی "مسئله"ای بنام افغانستان مطمح نظر قرار گیرد که به خوراک تبلیغاتی محافل امپریالیستی، و پاره‌ای از محافل منطقه که دانسته یا ندانسته پذیرفته‌اند که "آلت فعل" امپریالیستها باشند، بدل شده است.

سقوط نظام سلطنتی و سپس دولتهای غیردمکراتیک در افغانستان و پیدائی نظام خلقی و دمکراتیک در این کشور، و در پی آن واژگونی نظام فاسد و مستبد سلطنتی پهلوی در ایران علیرغم حمایت بیدریغ محافل امپریالیستی و سردمداران مائوئیست پکن از آن، و پیروزی خلقهای محروم، ستمدیده و ستوهیدهٔ ما، برای امپریالیسم که منطقه را از لحاظ اهمیت استراتژیکی و اقتصادی آن "ملک طلق" و "آباء و اجدادی" خود تصور می‌کند! سخت ناگوار و خشم‌انگیز بود.

بنابراین، امپریالیستها برای مداخلهٔ مستقیم در منطقه ـ که با نقض فاحش اصول منشور ملل متحد و ضوابط مورد قبول جهان از لحاظ رعایت حق حاکمیت ملتها و اصول جهان‌شناخته در زمینهٔ حفظ صلح در جهان ملازمه داشت ـ می‌بایست دستاویزها و بهانه‌هائی و سپس "آلات فعلی" برای کاربرد این مستمسکها پیدا کنند.

در اینجاست که اهمیت نقش رژیم ضیاءالحق، این باصطلاح "مسلمان" واشنگتن پناه جلب توجه می‌کند.

چرا واشنگتن و پکن این نقش را به رژیم نظامی پاکستان تفویض کرده‌اند؟

رژیم نظامی ضیاءالحق در ژوئیهٔ سال ۱۹۷۷ در پی وقوع کودتائی بر مردم محروم و رنجدیدهٔ پاکستان تحمیل شد. ضیاءالحق بارها وعده داد که انتخابات پارلمانی، که می‌بایست به حکومت نظامی پایان میداد، در کشور انجام خواهد گرفت. لکن وی هیچگاه به این وعده‌ها عمل نکرد، و امروز نیز حتی از آن سخنی در میان نیست!

در پاکستان، مانند ایران دوران "آریامهری"، فعالیت سیاسی ممنوع شد و مطبوعات و نوشته‌ها زیر گیوتین سانسور قرار گرفت.

اقتصاد پاکستان، چنانکه مجلهٔ Asiaweek چاپ هنگ کنگ از آن سخن میگوید، دچار نابسامانی شدیدی شده است و در دوران رژیم نظامی ضیاءالحق وضع اقتصاد ملی سخت به وخامت و سقوط گرائیده است. بنابراین، طبیعی است که این کشور به زیر یوغ وابستگی‌های وارداتی کشانده شود. چنانکه به نوشتهٔ همین نشریه، در پایان دوران عملکرد مالی کنونی پاکستان، کسری موازنهٔ بازرگانی این کشور به دو میلیارد و ششصد میلیون دلار بالغ شده است.

رژیم ضیاءالحق نیز، درست مانند رژیم محمدرضا شاهی، علیرغم ورشکستگی اقتصادی، مدام بر هزینه‌های دفاعی، و دستگاه نظامی و دیوانسالاری خود افزوده است. بطوریکه در سنوات اخیر آنرا به نسبت سالانه بیست درصد افزایش داده است. در سال ۱۹۷۹ نیروهای مسلح پاکستان یک میلیارد و یکصد میلیون دلار و دستگاه بوروکراتیک این کشور ۲۲۵ دلار هزینه داشته‌اند.

این اوضاع که پیامد و نتیجهٔ اجتناب ناپذیر کودتای آمریکائی ضیاءالحق در پاکستان بوده است خود نیز بصورت علت و محرکی برای سوء استفادهٔ محافل امپریالیستی آمریکا از این کشور بکار میرود. بنابراین ایالات متحدهٔ آمریکا از همین دشواریهای اقتصادی و سیاسی رژیم حاکم پاکستان بهره‌برداری می‌کند، و سردمداران واشنگتن و پکن، پاکستان را پایگاه اصلی نقشه‌های تجاوزکارانه و برتری‌جویانهٔ خود در خاورمیانه ساخته‌اند.

پاکستان، امروز مهمترین مرکز توطئه و تجاوز علیه افغانستان دمکراتیک، و کانون خطرناک دیدارها و سرهم‌بندی اجتماعات و کنفرانسهائی است که ممکن است بر اثر فریب‌پذیری و غفلت پاره‌ای از محافل سالم و ناآگاه منطقه، در آینده بصورت وسیله‌ای برای ایجاد توطئه‌هائی امپریالیستی نظیر تشکیل پیمانهائی از قبیل "سعدآباد"، "بغداد" و "سنتو" مورد استفاده قرار گیرد.

هوانگ هوا وزیر امور خارجهٔ جمهوری باصطلاح خلق چین، لرد کارینگتون، همکار انگلیسی وی، آ. پیکوک وزیر امور خارجهٔ استرالیا، ز. برژینسکی معاون ویژهٔ کارتر در امور "امنیت ملی"، و عده‌ای دیگر از مقامات نظامی و سیاسی آمریکا در ماههای اخیر در اسلام‌آباد با حاکم نظامی پاکستان ملاقات و گفتگو کرده‌اند. آنها فقط به اقامت در پایتخت بسنده نکردند بلکه از پیشاور و بسیاری از نواحی شمال غربی پاکستان که دیریست شبکه‌های وسیعی از اردوگاههای باصطلاح "پناهندگان افغانی" در آنجا تشکیل شده است بازدید کرده‌اند. درحقیقت این شبکه‌ها مرکز تعلیم و تسلیح مزدوران افغانی از طرف "مربیان" آمریکائی، چینی و پاکستانی هستند که علیه نظام دمکراتیک افغانستان و برای تخریب، کشتار و جاسوسی در داخل این کشور مورد استفاده قرار می‌گیرند.

براساس اطلاعاتی که در مطبوعات جهان انعکاس یافته، اکنون شمارهٔ این مراکز در پاکستان به ۲۰ تا ۳۰ اردوگاه ویژه و ۵۰ مرکز پشتیبانی بالغ می‌شود که در آنها واحدهای کثیرالعده تشکیل می‌شوند و تعلیم میگیرند تا به داخل افغانستان گسیل شوند.

گذشته از این، مقامات عالیرتبه‌ای که مدام میان واشنگتن، لندن و پکن از طرفی و کراچی از سوئی دیگر در تردد هستند، در ازای انجام این نقش ژاندارمی به رژیم ضیاءالحق وعده‌های پرداخت و اعطای "کمکهای نظامی و اقتصادی" ویژه میدهند.

واشنگتن اعلام کرده است که در ظرف دو سال آینده ۴۰۰ میلیون دلار به پاکستان خواهد پرداخت، و به نوشتهٔ واشنگتن پست زبوژینسکی معاون کارتر در امور "امنیت ملی" نیز اعلام کرده است که "این هنوز اول عشق است"! که از آن جمله است نقشهٔ کاخ سفید در مورد اعزام نیروهای مسلح آمریکائی به پاکستان!

رژیم نظامی پاکستان، با توجه به این نکات و با امعان نظر در این مطلب که محافل امپریالیستی و همچنین محافل جاه‌طلب و برتری‌جوی پکن دست‌اندرکار تجهیز رژیم ضیاءالحق به انواع سلاحها از جمله (به نوشتهٔ واشنگتن پست ۲۶ ژانویه) هواپیماهای مدرن، کشتی‌ها و زیردریایی‌ها، موشکهای زمین به هوا و هوا به زمین، و حتی تسلیح این رژیم به سلاح هسته‌ای هستند، خطری بالقوه ـ اگر نخواهیم بگوئیم بالفعل ـ حتی برای جمهوری اسلامی ایران قابل تصور است.

چنانکه روزنامهٔ هندی استیتسمن Statesman نیز در ۳۰ ژانویه نوشت: "پیداست که تسلیح مجدد پاکستان بزرگترین خطر را علیه تحکیم و تقویت صلح در ناحیهٔ ما پدید می‌آورد".

تاسف‌آور است که این حقایق به خلاف انتظار از طرف پاره‌ای از محافل غیروابسته در منطقه، حتی در کشور ما، تا آنجا نادیده گرفته شده است که "اسلام امپریالیستی" کارتر و ضیاءالحق را با اسلام راستین خمینی‌ها برابر و یکسان می‌انگارند و فریب دسایس امپریالیستی مانند کنفرانس اسلامی پاکستان را می‌خورند و در همرائی و همراهی با تبلیغات علیه نظام دمکراتیک افغانستان، آب در آسیاب محافل تجاوزکار آمریکا و پکن، که هر دو ماهیت تجاوزکارانهٔ خود را در ویتنام برای هر کودک دبستانی نیز فاش و عریان ساخته‌اند، میریزند.

آنچه در رابطه با اتحاد شوروی و افغانستان از طریق مطبوعات و خبرگزاریهای غرب ـ که در غرض و وابستگی آنها به محافل امپریالیستی تردید نمیتوان داشت ـ نوشته و گفته می‌شود، اقدامی درست برخلاف عملکرد استعماری غرب در خلال چندصد سال و خصوصاً روابط تجاوزکارانهٔ آمریکا در چند ده سال اخیر با ملتهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین، و مبتنی بر ضوابط بین‌المللی و جهان‌شناخته بوده است.

چنانکه به دفعات اعلام شده است، آنچه در افغانستان انجام گرفته، نه مداخله بلکه اقدامی بر ضد مداخله‌گران واشنگتنی ـ پکنی ـ اسلام‌آبادی بوده است. مجوز این اقدام که به موجب ضوابط و معیارهای بین‌المللی، قانونی و مشروع شناخته می‌شود مادهٔ ۴ پیمانی است که در ۴ دسامبر ۱۹۷۸ میان افغانستان دمکراتیک و اتحاد شوروی انعقاد یافت، همچنین مادهٔ ۵۱ منشور ملل متحد است و نظیر آن می‌تواند برای هر ملتی در برابر تجاوزات امپریالیستی پیش آید، و این البته خوشایند محافل امپریالیستی نیست و طبیعی است که دربارهٔ آن "ننه من غریبم‌ها" در بیاورند، داستانهای سراپا قلب و جعل و کذب بهم ببافند و قیل و قال و جار و جنجال به راه اندازند. لکن ما دیگر چرا، که خود چوب حمایت آمریکا و پکن از محمدرضای مستبد و خونخوار و سالیان دراز چوب استعمار و استبداد را خورده‌ایم؟! و چه وجه تشابه و غرابتی میان ما و ضیاءالحق می‌تواند وجود داشته باشد.